

بسته نشده بود میبایست در جلگه گیسیم با يك نوع قایق که نام آن **گامی** است از رودخانه بگذرند و احوال انفال و چهار پایان را بسا همین وسیله عبور دهند در حالیکه تعداد گامی‌ها زیاد نبود به علاوه کارشناسان این عمل که واقف به نحوه عبور از رودخانه‌اند معدود بوده اند. مجاهدین وقتی بساین نقطه میرسند در آسمان باز، دچار حمله هواپیماهای انگلیسی می‌شوند که با بمب بسویشان آتش میربخت و بارگبار مسلسل آنها را درو میکرد مجاهدین نیز بناچار شلیک میکردند ولی صدمه‌ای به هواپیما نمیرسید نتیجه آنکه عده ای مجاهد و تعدادی چهارپا در این عملیات تلف شدند و سرانجام اردوی مهاجر به لاهیجان وارد شد.

میرزا بعد از ورود به لاهیجان درنگ در اصلاح ندید زیرا قواء بیست‌هزار نفره دولت در تمقیبش بود و اجبار داشت یا آنها بچنگد در حالیکه قصدش جنگیدن با قواء دولت نبود و حتی المقدور از این کار برهیز داشت لاجرم با دکتر حشمت و سایر سران جنگل از لاهیجان بیرون رفت و بدامنه‌های جنبال لنگرود و رودسر و رانکوه و تنکابن متوجه گشت لیکن جسته و گریخته بین آنها و نیروی مهاجم جنگ در می گرفت که مهم‌ترین آنها **جنگ‌های جواهر دشت - کاکوه - جوارده - گاوبین و قلعه گردن** بود که در این چند نقطه عده معتنابی از جنگجویان طرفین بچاک هلاک افتادند.

دکتر حشمت از این سفر دور و دراز که پایانی نداشت **تسلیم دکتر حشمت** خسته شد و بر اثر تأمینی که پشت کلام‌الله نوشته و برایش فرستادند بسر نوشتش نزدیک شد و با ۲۷۰ نفر از هم‌راهانش که در میان آنها شیخ عبدالسلام عرب نیز دیده میشد تسلیم گردید. شیخ عبدالسلام کسی بود که از روزهای نخست بندهای جنگلی‌ها پاسخ مثبت داد و در جنگ‌ها همیشه همراه بود هنگام ورود اسرا به رودسر یکی از دوستان شیخ عبدالسلام (دکتر محمدخان) خود را باو رسانید و بوی تکلیف کرد که حاضر است او و دکتر حشمت را از اسارت خلاص کند و فرارشان دهد اما دکتر حشمت قبول نکرد^۱.

میرزا همینکه خبر تسلیم شدن دکتر را شنید بی اختیار گفت **دانا** و

۱ - شخص مربوطه از مردان بانقوی و در ایام روخامه بود در لاهیجان ایت داشت و از انحراف کامل اهالی برخوردار بود و بعد از یکصدسال عمر در خرداد ۱۲۴ درگذشت.

انالبه راجعون، وباداه این آیه او را از دست رفته بحساب آورد درحقیقت نیز همین طور بود زیرا دکتر بعد از ورود بلاهیجان سرخلاف آنچه تصور میکرد مورد اهانت قرار گرفت و متین‌الملک قریب سبلی بگوشش سواخت و انواع ناسرا تشار وی و پاراشی شد و عاقبت چنانچه خواهیم دید اعدام گردید. میرزا پیش از نخلبه فومنات نمایندگانی بیادکوبه فرسناد و آزادی خواهان قفقازیه را در ارسال اسلحه پیاری طلبید اسماعیل خان جنگلی خواهر زاده اش همراه مشدی علیشاه هوشنگی داوطلب این ماعوریت شدند اما توفیقی نصیبشان نگردید و بعد از چندی با دست خالی مراجعت نمودند.



دکتر ابراهیم حشمت‌الاطباء

دکتر ابراهیم حشمت‌الاطباء فرزند میرزا عباسقلی اعدام دکتر حشمت حکیم‌باشی طالبانی یکی از اطباء حادق و درعین حال از مردان آزاده و خدمتگذار بود مردی با ایمان و بیگ نام که در جنبش مشروطیت از مجاهدین صدیق و طیب نظام ملی و در

قیام جنگل از سران یا شخصیت وفادار بود یکبار به نمایندگی جنگل پطهران رفت و نظر نخست‌وزیر وقت مستوفی‌الممالک را بمساعدت باجنگل جلب نمود فعالیتش در پیشرفت قیام جنگل و سمیمیتش در حسن انجام وظیفه محسوس همگان واقع گشته میرزا و دیگران بوی احترام میگذاشته‌اند. در لاهیجان با تطبیح طرق و کوشش در توسعه فرهنگ و تاسیس نظام ملی و احداث نهر حشمت رود که اراضی وسیعی از مزارع برنج را از خطر سوخت مصون میداشت خدماتش را عیان ساخته بود. یکبار هنگام اردو کشی دولت به گیلان پراهنمایی نصرت‌الله خان صوفی املشی برشت رفت و بامقامات نظامی دولت ملاقات نمود و آنها وی را بتسلیم تشویق کردند و بآینده درخشان امیدوار ساختند حتی اعزام دکتر ۱۲۲ تن از نزدیکانش را باروبا بخرج دولت بمنظور تکمیل تحصیلات و متشکل ساختن قواء تحت فرماندهیش را بخدمت ژاندارمری نوبه داده، لیکن میرزا پس از استحضار از قتیبه، بدو بوسیله دونفر نماینده (مظفر زاده و یحیی کرمانی) و بعد شخصاً دکتر را ملاقات او را متقاعد ساخت که تسلیم شدن بدولت مساوی بامرگ است ولذا هر دو نفر، مشکلات یک‌عقب نشینی دامنه دار و مصائب مربوطه باین عقب نشینی را از پیش، مطالعه و بخود هموار ساخته تعیین سرنوشت خویش را بدست حوادث و اتفاقات سپردند. مقامات نظامی دولت، بدکتر پیام فرستاده و باستناد اینکه مسلمانند و فرستادگان بریختن خون برادران هم‌کیشش راضی نیست پشت قرآنی را بعلامت تأمین مهر کرده سوگند یاد نمودند که در صورت تسلیم، جاناً و مالاً مصون از هر نوع تعرض خواهند بود و بملاوه امکان دارد آینه درخشان نیز در انتظارش باشد. دکتر حشمت که بمعینانی دینی ایمان داشت سوگند مقامات نظامی را حمل بسخت نمود و یک روشنائی مبهمی از اعتماد و اطمینان بآنچه شنیده و از نظرش گذشت در قلبش تأیید و فکر نمود که سخنانی بدین صمیمیت و غافلقت، هرگز بیهوده نخواهد بود لذا با پیش بینی و ارزیابی حوادث محتمل الوقوع، سرانجام تسلیم شدن بقواء دولت را بمعقب نشینی بی‌هدف که نتیجه ای نا معلوم داشت رحمان داد و با ۲۷۰ نفر که از مجاهدین تحت فرماندهیش باقی مانده بودند تسلیم شد. بدرفتاری فرماندهان قزاق در همان لحظات اولیه تسلیم، وی را باشتباهی که نموده متوجه ساخت. چه میدید مردم در مسیر راهش بابراز احساسات مخالف و اعمال دشمنی و کینه توزی برخاسته سخنان ناهنجاری بزیبان

می‌آوردند و این امر اگر تحت تعلیمات فرماندهان نظامی صورت نمی‌گرفت قطعاً امکان پذیر نمی‌شد. بعلاوه سرهنگ قرب از دعابت قول شرف نظامی‌ش سر باز زده از هیچ‌گونه اهانت نسبت به‌دکتر خودداری نکرده و حتی وی را مورد ابراد ضرب قرار داد و طولی نکشید که جلسه محاکمه نظامی که بحیثیت شب بازی بیشتر شباهت داشت ترتیب داده شد و بدون اینکه حق دفاعی برای دکتر قائل شوند حکمی را که از پیش انشاء نموده قرائت و با اعدام محکومش ساختند. بالاخره دکتر حشمت پاکدل و نیک‌اندیش که بقول شرف نظامی اعتماد کرده بود روز چهارم اردی‌بهشت برابر با ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ق.م در قرق‌کار گذاری دشت که محل ثبت استاد قلمی استان است بدار آویخته شد و دیده از جهان فرو بست.

یکی دو هفته بعد از اعدام دکتر حشمت شایع شد که وثوق‌الدوله تمایلی با اعدام نداشته حتی دستور تلگرافی دایر بخودداری از این عمل برشت بخایره کرد لیکن فرماندار دشت «سردار معظم خراسانی» نفاذ تلگراف را پس از پایان کار، افشا نموده است. حواء این مطلب صحیح باشد یا سقیم در مورد شخص اعدام شده تفاوتی نمی‌کرده است. حاصه آنکه در تشخیص میزان پس‌خواهی این دورجل سیاسی نسبت به آزاد مردان، سرب‌المثل، وقت و کهر کم از کم بود نیست، عملاً مصادق پیدا نمود.

ژست دکتر بهنگام اعدام، مظلومانه و يك متانت و وارستگی عجیبی را نشان میداد و تجسمی از خونسردی و بی‌اعتنائی اش نسبت بزندگی بود چه بدون اندک تغییر حال یا احساس اضطراب، و بدون اینکه کمترین لرزش و تشویشی از مشاهده این منظره رعب‌انگیز، در وی پدید آید. متن نوشته‌ای را که حاکی از محکومیتش با اعدام بود و از طرف مردم سیاه‌چرده بدقیافه‌ای قرائت میشد بدقت گوش داد.

مردم باین انتظار که سخنانش را در آخرین لحظات زندگی خواهند شنید اما او هیچ نگفت و شاید با این سکوت میخواست بفهماند که جواب این ترهات خاموشی است و لذا بالای چهارچوبه رفت و کلاه نمدی سیاهش را که قیافه موقری بوی داده بود از سر برداشت و بدست یکی از حاضرین سپرد و سپس شنش را از دوش بیفکند و تسلیم یکی از مأمورین نمود و بعد عینت سفیدش را از چشم بر گرفت و بشخص دیگر داد آنوقت نگاه معنی‌داری بجمعیت حاضر

در قرق نمود و پس از يك آم سرد و توجه بسوی آسمان طناب را شخصاً بگردن انداخت و ریشش را از بالای طناب بیرون کشید و از حرکات مظلومانه و در عین حال شجاعانه اش دفعتاً صدای سحجه و شبون از میان تماشاچیان برخاست در حین قرق کارگذار عجله کرده طناب را بالا کشیدند و برای ارباب مردم بطور دستجمعی شروع بشلیک نمودند مردم از صدای شلیک قراقان متفرق شده گریختند و دکتر حشمت مردانه بالای دار جان داد و بدین طریق طومار زندگی مردمی که قلبش سرشار از محبت وطن و فرزندان کشور بود درهم نوردید.

چند دکتر را کمی بعد پائین کشیده در گودستان چله خانه به خاک سپردند همانجائی که آذای پنهانان کیلان سالی یکبار . گرد می آیند و بروح پاکش درود میفرستند و یا تشکیل مجلسی فاتحه از شهید راه آزادی یاد میکنند .

کسانیکه یاد دکتر حشمت تسلیم شده قسمتی را بکاشان و قسمت دیگر را به کلات تبعید کرده اند اسراء کلات را پیش از خروجت از شاهرود بر حسب دستور مرکز به دامغان برگردانده و از آنجا بزرگان سمنان انتقال دادند رئیس زاندارمری سمنان در آنوقت کلنل فتحعلی خان تقفی و رئیس زندان سمنان نورمحمدخان تهمتن بود که دو نفر اخیر بعداً بجنکلی ها پیوسته مصدر خدمات بالنسبه مهم شدند و رشادتها از خود بروی دادند .

از جمعیت اسراء عدمای در بین راه تلف شده و غدهای در زندان از بین رفتند چند تن از گرسنگی و بیماری و نداشتن وسایل زندگی مردند و فقط عدمای معدود بعد از سقوط دولت و توفیق الدوله آزاد گردیدند .

عبدالحسین تیمور تاش مصروف به « سردار معظم »
 خراسانی که در حکومت و توفیق الدوله ناموریت کیلان
 یافت مردی بود بیرحم و فاسد و خود خواه که بواسطه
 شرب مداوم ، اغلب از حال طبیعی خارج بود . تصادفاً
 تمام دوران مأموریتش در کیلان مقارن با زمانی بود که جنگل در خمودگی و
 کاهش قدرت بسر میرد و لذا موقع مناسبی بدستش رسید که آنچه عیناً از
 اذیت و آزار خلق کوتاهی ننماید و رئیس دولت وقت را اذاعمال خشن و شقاوت آمیز
 و کارهایی که از روی هوای نفس با آنها دست می یازید راضی و خشنود سازد . زارع
 و دهقان کیلانی را که از دهات دور دست پرشت می آمدند که با فروش محصول
 خویش مایحتاج زندگی شانرا تهیه کنند دستگیر نموده بنام اتساب بجنکلی

زندانی میساخت و انواع واقام عشوبت و زجر را در باره شان دوامیداشت معروف است که زارعی از ده برشت آمده بود تالیاس دامادی بهر دو کمن الاتفاق دچار مأمورین این سردار بی سپاه شد و او را بنام جنگلی گرفته و چند روز بعد اعداش کردند زارع بدبخت هر چه فریاد میکرد که جنگلی نیست تلاش بجائی نرسید .

افراد دستگیر شده در انبارهای کارخانجات نوغان که مخصوص ایشانشن پیله است زندانی میشدند زیرا محلی در شهر نائی برای پذیرفتن افراد حدید وجود نداشت و همه زندانها پر شده بود . روزی که اراده اش با اعدام کسی تعلق می گرفت و قربانی تارهای برای مصوبیت این سردار عالی مقام از چشم رجم بدخواهان ضرورت می یافت یکی را بنام احمد یا محمود به آوار بلند سد امیر دند و چون دیدم میشد کسی خود را بنام های خواننده شده معرفی نمیکند بته یکنفر را گرفته بقتلگاه میبردند بیچاره آنچه قسیم یاد میکرد که مثلا احمد یا محمود هست و با جنگلیها نسبت و رابطه ای ندارد توی دهش میگویند و از او هیچگونه اعتراض جز تسلیم شدن مبرگ نمی پذیرفتند . در یکی از روزها طناب دار پاره شد و شخصی که میبایست اعدام شود بر زمین سقوط کرد در چنین مواقع گویا با اسلا از اعدام سرف نظر میشود و با اینکه اعدام تا آخر میماند تا مراجع الله الرفاق در تصمیماتشان تجدید نظر کنند وقتی حریفان امر سردار معظم اطلاع داده می شود نامیرده قیافه درحی گرفته با چشمانی از حقیقه بیرون آمده فریاد کشیدند پدر سوختهها اجه لارم بیرش است در احراء امور تعلق جایز نیست البته دوباره بدارش برنید .

از قول **ظاهر همایون** معاون فرمانداری رشت نقل شده که روزی تیمورتاش مرا خواست و گفت دستور دادم چند نفر را امروز اعدام کنند و با دست خود اشاره صورتی که روی میرش گسترده شده بود نمود من گفتم اینجا چکاره اند و امامشان چیست فوراً قلم قرمز برداشت و در کنار چند اسم علامت گذاشت ۱ - علامات مرزور غالباً در باره کسانی معمول میگشت که اسامی ایرانی داشته اند مانند جمشید - رستم - اسفندیار - بهرام و امثال آن .

سردار معظم در ۱۶ رمضان ۱۲۹۸ ضمن صدور بیانیه ای حکومت نظامی را ابقا کرد و به مردم کیلان گفت که چون زمام امور مملکت بکف کفایت البق

رجال سیاسی ایران (یعنی وثوق الدوله) واگذار شده است همه بایدشکر گذاری کنند و او را مظهر قدرت دولت بشناسند .

نفرت و انزجاری که از این مرد قس القلب در خاطر گیلانیان بجای

مانده وصف ناشدنی است . این عقده درونی ، یکبار هنگامیکه سردار سپه همراه سر لشکر امیر طرهماسب از تبریز بگیلان می آمد منفر شد و سردار سپه را که در اوج قدرت بود غرق تعجب ساخت آزاد یخواهان گیلان بمنظور تجلیل از سردار سپه نمایندگانی به پیشوازش فرستادند که در باغ آقا زاده (چند کیلومتری بالای حمام) بشاه آینده کشور ، تهیت بگویند و بافتنارش در باقر آباد رشت ، طاق نصرت مجللی بستند که ناطق این جمعیت ده پانزده هزار نفری میر احمد خان مدنی مدیر روزنامه پرورش بود جمعیت همینکه قرائت نطق بیایان رسیده صدای دهنه بادشان بلند شد و در فضا طنین افکند لیکن بمجرد اینکه چشمشان بسردار معظم افتاد بی اختیار فریاد کشیدند « مرده یاد تیمورتاش » و با همین جمله کوناه از شهسروی عمامه برشان قائم مقام که بدنبال سردار سپه در حرکت بود استقبال نمودند .

از این برخورد غیر مترقب سردار سپه خشمگین شد و بدون معطلی با ناخشنودی تمام برشت حرکت نمود . تیمورتاش بعد از دوران وزیر درباریش از مردم رشت انتقام گرفت باین ترتیب که ملیون و آزادی خواهان گیلان را با اتهام دارا بودن نمایلات کموئیستی بمشکلات فراوان دچار ساخت . جماع ادبی و قرائت خانه ها و کتابخانه های شانرا بست و از هیچگونه آزار و جس و تبعید دریاره آنها دربع نوزید لیکن طبیعت هم انتقام مردم را از او گرفت بطوری که در بحیوجه اقتدار ، با اینکه در ظاهر وزیر دربار و در معنی همه کاره بود و شهرت بین المللی بدست آورده بود ناگهان از اوج قدرت بحضض ذلت افتاد و غضب رساناه مانند بنکی بفرقش فرود آمد . شخصی که رئیس جمهوری فرانسه به افتخارش سیاق شام ترتیب داده و در سایر کشورها به احترام تام با وی رفتار شده بود بحرم ارتشاه توتیف و محاکمه گردید و در دادگاه کیفر عمال دولت به گریه وزاری افتاد و التماس کرد که قضات دادگاه حکمی ندهند که بالنسبجه بجهمایش گرسنه و در بدر شوند بلکه در نتیجه حکم دادگاه بتوانند زنده مانده بدی های پدر را با خوبی های خود تلافی کنند .

این گفتا و کسی بود که چندبار پوزاوت رسیده و قدرتش سر آمد و ذراء

و رجال وارکان کشور بود بتجوی که قدرتش را حتی از سردار سپه نیز فرزون تر میدانستند اکنون بصورت مردی عاجز و بی ناخنی درآمد که از دادگاه تقاضای عفو میکند و متأسفانه گوش قضات ، بدمکار این قبیل تفریح و بازیها و ناله‌ها و التماس‌ها نیست . نیمورتاش برای مذاکره در اطراف سهمیه ایران از درآمد نفت جنوب ، به لندن رفته و با مناسبات ذی صلاح گفتگو کرده بود اما نتوانست آنها را به ازدیاد سهمیه ایران قانع کند ولذا بدون اخذ نتیجه بایران برگشت. در بارگشت بایران چند روزی در مسکو توقف کرد و دیداری



سردار معلم خراسانی

نفر نشسته در وسط عبدالحسن تیمورتاش و نفر دست راستی اسناد و سلمکی و بعد از او قشمرها یون است یا مقامات شوروی بعمل آوردند مقارن همین ایام بود که ناکهبان اعلام شده بر تنوی وزیر دربار ایران کم شده است . بعد روزنامه « تایمز » لندن خبر داد که کیف دستی تیمورتاش « حاوی اسناد محرمانه » بدست آمده و کشف شده است که نامبرده بند و بستهایی با شورویها داشته است . حالا این کیف در چه نقطه کم شد و کجا پیدا شد وجه کسی آنرا یافت و چه اشخاصی از محتویاتش آگاه

شدند و آیا از اصل، فضیه حقیقت داشت یا نداشت کسی از آن سرد سرد نبرد فقط حاجی مخبر السلطنه هدایت در کتاب و خاطرات و خطرات، نوشت (آنچه مقرون بحقیقت است تیمور تاش قصدش از صحبت های مسکو ترساندن انگلیسها بوده است) .

تیموناش را دادگاه کبیر عمال دولت و افکار عمومی مردم ایران محکوم کرد و اشیاء و نظایرش را نیز در هر دور و زمانی محکوم میکند. هنوز جمله معروف او که «استخوان پوسیده يك سر باز را بسد نفر معلم ترجیح میدهم» از خاطر مردم بیرون نرفته و این نکته بدیع را در یکی از مجالس رسمی بیان کرده بود.

در جامعه‌ای که برای تربیت صحیح افراد ورشد فضیلت و توسعه و تمهیم تنوی شرایط کافی موجود نباشد و محیط زندگی افراد، مسموم، و برای پرورش کسانی مانند تیمور تاش مساعد باشد، نه تنها مر باز بلکه حتی دزدان قناع الطریق و آدم کشان هم فضای نیز بمعلم و آموزگاران اجتماع، مزیت و برتری خواهند داشت .

و عم اوست که علاوه بر اوصافی که از او ذکر گردید در رشت مرتکب فجایع ناموسی شد و کسی را حرأت ابراد و اعتراض نبود. یکبار مردم او را مست و لایققت همراه خانم ۵۰ . مقاطعه کار در میان ماشین دیده که اتومبیل در لای ولجن فرو رفته بود و مردم بازحمانت بسیار، او و ماشینش را در حوالی منزل احمد علی خان امشه ای از میان گل و لای ولجن بیرون کشیدند .

سردار معظم خراسانی در داد گاهی که ریاستش باشیخ عبدالعلی لطفی بود محکوم شد و بعداً در زندان گذرگشت . در ایام اقامت زندان قطعاً مجال کافی داشت تا در باره اعمال دوران قدرتش بیاندیشد و خاطرات زمانهای گذشته را بیاد آورده همه آنها را با این عکس العملها که نام دیگرش «نازبانهای غیبی» است تطبیق و ارزیابی نماید .

چراغ عمر تیمور تاش در زندان، پیش از آنکه کاراخان معاون کبیر بای خارجه سوروی تقاضای عفو را از دولت ایران بنماید خاموش شد و جنازه اش را در امامزاده عبدالله بچاک سپردند .

کاراخان که یکی از جهات آمدنش با ایران وساطت در استخلاص سردار

معظم بود از وساطتش نتیجه‌ای نبرد و باو گفته شد که زندانی تومبه شده ، شب قبل از آمدن معاون کمیسر خارجه شوروی بمعرض آذربایجان، در گذشته است خودکارا خان هم بمسئولیتی نظیر تیمورتاش دچار شد و در تصفیه حزبی زمان قدرت استالین تیرباران گردید .



چهار تن از زعماء جنگل

احسان‌الله خان و خاتم فرغانه بازرگان و یازوی میرزا کوچک و معین‌الرحمان و ادهام

دراوت سال ۱۹۱۹ میلادی مطابق با مرداد ۱۲۹۸

نخست‌وزیر ایران (و ثوق‌الدوله) قراردادی با انگلیسها

قرارداد

ایران و انگلیس بست که متن آن بشرح زیر است :

نظری بر روابط دوستی و مودت که از سابق بین دولتمین

ایران و انگلستان بوده است و نظر با اعتقاد کامل باینکه منافع مشترک و اساسی

هر دو دولت در آینده تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزامی نماید

و نظر بلزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران بعد اعلی بین دولت ایران از

یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد زیر برقرار میگردد :

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه نامنر تهوداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار منحصص را که برای ضرورت استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد این مستشار ها با کنترات احیر و به آنها اختیارات متناسب داده خواهد شد کیفیت این اختیارات منوط بنوافق دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیسی بخرج دولت ایران افسران و ذخائر و مهمات سببم جدید را برای تشکیل قوه منجده الشکل نظامی که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد و مقدار ضرورت افسران و ذخائر و مهلت مزبور بنوسط کمیسیون که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهند داد تعیین خواهد گشت .

۴- برای احتیاجات نقدی لازم جهت اصلاحات مذکور در مواد ۳ و ۲ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است يك قرض کافی برای دولت ایران تدارک و ترتیب انجام آنرا بدهد تضمین این قرض بانفای نظر دولتین ارضواید گمرکات و با عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین میشود و تا مدتی که مذاکرات استقراسی مزبور خاتمه نیافته دولت انگلستان بمنظور مساعدت وجوه لازم را که برای اصلاحات مذکور لازمند خواهد پرداخت .

۵- دولت انگلستان باتصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بنرقی وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که بادولت ایران توافق نموده اقدامات مشترک راجع بتأسیس خطوط آهن یا اقسام دیگر وسایل نقلیه را تشویق نماید در این باب باید قبلا به متخصصین مراجعه شده توافق بین دولتین در طرحهایی که بهترین و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل گردد .

۶- دولتین عواقت می نمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کسبته ای که بتصرفه گمرکی مراجعه و نسبت بآن تجدید نظر بعمل آورند

و آنرا با منافع مملکتین و توسعه وسایل ترفی انطباق دهند .

مواد اضافی ضمیمه قرارداد :

- ۱- تجدید نظر در معاهدات حاضر دولتین .
- ۲- جبران خسارات وارده (مادی) بمملکت ایران از طرف دول
منخاصم دیگر .
- ۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آسرا
عادلانہ بدانند .



از توجه مواد شش گانه بالا این نتیجه بدست میآید که دولت انگلیس تمام آنچه را که از شرایط و ارکان استعمار بیک کشور است در خلال جمله سازی های قرارداد عربور تأمین کرده است چه مفهوم این قرارداد جز این نیست که دولت ایران را مکلف میسازد منحصرآ از دولت انگلستان مستشار بخواهد و منحصرآ از آنها استفراسی نماید قواء نظامی ایران تحت نظر افسران انگلیسی باشد راه آهن ایران و هیچگونه وسیله نقلیه دیگر جز بمیل و روضات انگلستان بوجود نیاید جرح و تعدیل ترفه کمزگی بدلخواه آنان سودت گیرد و تمام عواید کشور در دست در اخبارشان باشد و بیک جمله دولت ایران، زیر نقاب همین عبارات ظاهر فریب، از استقلال سیاسی و اقتصادی محروم و تاره اسم این کار را احترام باستقلال و تمامیت کشوره آنها با و قطعیت هر چه تماعتره بگذارند مداخلات انگلیسیها در ایران از دوره قاجاریه محسوس همگان بوداما سندی از خود ایرانیان که مجوز مداخله شان باشد در دست نداشته اند و اکنون بدست رحل سیاسی ایران (و ثوق الدوله) چنین معدکی بدستشان آمده بود .

ملیون ایران و همه کسانی که به نیت سیاستمداران انگلیسی در زیر هر نقابی آگاهند حدأ مخالف این قرارداد شدند و سرأ و علناً بمسازده برخاستند گفته میشد انگلیسیها یکمدوسی هر ار لیره برای عقد قرار داد خرج کرده و رشوه دادماند که قسمت اعطاش نسبت و ثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله گردیده است باقراد دست دوم مانند سیدضیاءالدین طباطبائی مدبر روزنامه عدکه مدافع سرسخت این قرار داد بود و مملکت الشعراء بهار که در مدح و ثوق الدوله و قرار دادش تنها خوانی می نمود همچنین باقراد دیگر

جبهه موافق، حصه قابل توجهی نرسیده است^۱ پولی که وثوق الدوله از این معامله بدست آورد صرف افزایش املاک و مستغلاتش نمود بطوری که بعد از فروش دارائی مهمی برای ورثه گذاشت تا جائی که حتی مدیر ترکه اش ملیون گرفتید .

جنگلیها با قرارداد مزبور که مدتها پیش از اعلامش اطلاع حاصل نموده بودند بسختی مخالفت کرده و آنرا وسند فروش ایران، نام گذارند و وثوق الدوله از نظر اجراء قرارداد ناچار به پیروی از سیاست خشن و کوبنده شد و بهمین جهت با ایجاد وحشت و توسل جست و آزادی را از مردم سلب نمود و عده ای از زعمای ملیون مخالف قرارداد را بازداشت و تبعید نمود لیکن فایده ای از این همه اقدام نبرد چه سیاست بعضی دول معظم نیز با نظر ملیون هم آهنگی داشت. بر طبق اعلامیه ای که اسفارت کبیر ای آمریکا در طهران انتشار یافت معاهده جدید ایران و انگلیس از نظر ایالات متحده آمریکا یا تعجب فراوان تلقی گردید . دولت فرانسه نیز از این مخالفت خود داری نکرد که شرح تفصیلی این ماجرا را **امیل لئونور** (استاد دانشکده حقوق طهران) در کتاب تاریخی خود^۲ توضیح نموده است .

یک نمونه این مخالفت رفتاری است که با نهرت الدوله (وزیر خارجه وقت) در پاریس بعمل آمد بدین نحو که وقتی نامبرده پاریس رفت **هم تازم السلطنه** سفیر کبیر ایران را بعزت مخالفتش با قرار داد عزل نمود و پرچم ایران را بالای عمارت دیگری که برای سفارت انتخاب نموده برافراشت لیکن بدستور دولت فرانسه پرچم اخیر پائین کشیده شد و ممتاز السلطنه را کماکان سفیر کبیر رسمی دولت شاهنشاهی شناختند و حتی مقالات تند، دایر بمخالفت با قرارداد در مطبوعات پاریس نشر یافت که از مجموع این جریانات شکست سیاست انگلیس در ایران احساس میشد .

احمدشاه بانظر وثوق الدوله در عقد قرارداد موافقت نداشت و لذا در مرداد ۱۲۹۸ عازم سفر اروپا شد و یکروز قبل از عزیمتش بیانیهای از طرف نخست وزیر بتاريخ ۱۳ ذیحجه ۱۳۳۷ در باب قرارداد منتشر گردید که بمجرد انتشار ، مورد انتقاد جدی ملیون قرار گرفت **عبدالله مستوفی** در اطراف بیانیه مذکور بحث مفصلی کرده و پاسخهای منطقی بان داده است و همچنین در انتقاد از قرارداد کتایی بنام **ابطال الباطل** توشه که از نظر درک ماهیت و

۱- بر طبق نطق مرحوم سید حسن مدرس در مجلس شورای ملی (دوره ششم) کلبه کارکنان قرار داد هشتم نفر بودند که اسامیشان در کتاب زردی که بعد از او منتشر میشود مذکور خواهد شد . چنین کتابی بعد از شهادتش بنظر نگارنده نرسیده .



ميرزا كوچك باقايه يك مرد جنگي

تجزیه و تحلیلی که از آن بعمل آمده بایستی بخود که ابسراجمه نمود.^۱

سنانور سابق رضاعلی دیوان بیگی در اوقاتی که وثوق الدوله هنوز حیات داشت پرستی های جالبی از او نموده که بی فایده نیست شبهه ای از آن سؤال و جواب در اینجا منعکس شود نامبرده علاوه بر اینکه ایجاد منطقه نمود^۲ ضمن قرار دار ۱۹۰۲ روس و انگلیس را بیاد انتقاد بگیرد و تحمیلات کمرشکن روس های تراری را سال ۱۹۰۹ و قبول اتمام حجت آنها را از طرف ایران، یاد آور میشود و گناه پذیرش این تحمیلات را بگردن وثوق الدوله میاندازد میبوسد فلسفه انعقاد قرارداد یکطرفه ۱۹۱۹ که حاضر شدید کشور ایران را تحت الحمایه انگلیسها قرار دهید چه بوده!

نامبرده بعد از کمی مکث و توسل بیک مفسد ضولایی که در آن خدمات مهم دولتی خود و آشنائیش را نصیبت عمومی دنیا و قبول مسئولیت در مواقع خطیر گنجانیده بود جواب میدهد که مبادرت باین امر بمنظور سروسامان دادن باوضاع آشفته کشور بوده است.^۳

سنانور دیوان بیگی میفرماید که توضیحات این رجل سیاستمدار بجایاتی قائم نکرد^۴ نخست آنجا که گفت (هی خواستم بصلاح ایران از توجه ضرر بیشتر بمملکت جلوگیری کنم).

حرفی است بی معنی و هفت چه بگمرد سیاسی باید بداند که در قرن بیستم روش استعمار عوض شده است روش استعمار در عصر حاضر این است که در کشورهای بظاهر مستقل امتیازات اقتصادی و سیاسی بدست می آورند و از منابع ثروت طبیعی آن ممالک بهره برداری میکنند بدون اینکه کمترین خرج و زحمت و مسئولیت اداره این نقاط را بعهده بگیرند و این همان امتیازاتی است که وثوق الدوله بروس و انگلیس داد.

ثانیاً- عنوان اینکه اجبار واضطرار او را بعقد قرارداد واداشته بوج است زیرا رجل وطن پرستی که به بقا و تعالی عین خود علاقه داشته باشد

۱- شرح زندگانی من جلد سوم ۲- سالنامه ۱۳۴۱ دنیا صفحه ۷۷
 ۳- عن توضیحات سنانور و وثوق الدوله با کمی تفاوت در یکی از جلسات مجلس شورای عالی (دوره ششم ۱۳۴۱) برآمده دولت (حسن مستوفی) مطرح شده و او هم یکی از وزراء کابینه بود در پاسخ نطق دکتر محمد مصدق که بحث با او و اصلاحیتش حمله نموده بود بیان داشت -

حاضر نمیشود بهاستقبال بدنامی برود و با خفت و درد سر قبول وزارت کند و حق حاکمیت کشورش را بدشمن واگذار نماید و چون تمام امتیازات مضره در دوران وزارت این شخص ، به بیگانگان داده شده معلوم میشود مقامات بیگانه بحصول الطمنیان از تسلیم بلاشرطش اعتقاد و یقین داشته و همین جهت وی را روی کار آورده‌اند .

ثالثاً - عنوان اینکه دولت روس او را با تهدید باشغال ایران بقبول التیماتوم مجبور ساخته مسوع نیست چه اگر کابینه‌های ضعیف نمیتوانستند در مقابل فشار بیگانگان استادکی کنند لاقلاً سند رسمی رضایت و تسلیم بیخوابین نمیدادند .

رابعاً - اظهار اینکه «دولت انگلیس با فتوحات نظامیش نمیکذبات دولت توانای دیگری بما کمک نماید و بدین جهت اجباراً بعقد قرار داد تن در داده » .

مقرون بحقیقت نیست زیرا تصرفات انگلیسها در ایران و فقاز حنیه موقت داشت و خرابی اوضاع اقتصادی و هرج و مرج‌های سیاسی نتیجه تحریکات خودشان بود از اینها گذشته دریافت یکمصدوسی هزار لیره بمنوان رشوه را چگونه بمنوان تلقی کرد آیا این خود دلیل نیست باینکه امضاء حتم اسارت ملت ایران عمدی صورت گرفته و بقصد جلب منافع شخصی بوده است؟

خامساً - وثوق الدوله بایرقراری حکومت نظامی و بگیری و به بند و سایرور مطبوعات و جلوگیری از اجتماعات ، کاری کرده که کسی نمیتوانست نفس بکشد و کجای این اقدامات با اجبار در تنظیم قرارداد ، وفق میدهد

سادساً - ادعاه اینکه هیچ دولتی حاضر بمساعدت با ایران نبود خلاف واقع است زیرا دولت ایالات متحده امریکا اعلام نمود که شایسته «اقتصاد دولت امریکا از مساعدت با ایران» در اسماً تکذیب می نماید ببلاده تسریح نمودند که معاهده مخفی ایران و انگلیس ، مساعدت دولت مزبور را در پذیرفته شدن نمایندگان ایران بکنفرانس صلح و رسای عمیق گذاشته است .

سابعاً - این مسئله بدیهی است که دولت انگلیس تبرعاً و محض رشای خدا برای عمران و آبادی کشورهای عقب مانده پول خرج نمی کند و طبیعی است که منظور از دادن پول ، گرفتن عوض و بدست آوردن منافع از این سرمایه‌های

استعماری است .

ثامناً - ملتى که قشون و ماليه و اقتصادش در دست غير باشد مستقل نيست و بنا بر اين تكيه و توثوق الدوله باينکه دولت انگليس استقلال کشور ما را تضمين کرده جز اغفال و سخنسازى چه ميتوانست باشد .

تاسعاً - امضاء قرارداد پيش از تسويب مجلس شورى ملي و اجراء مدلول آن محققاً بر سوه نيت عاقد قرارداد دلالت داشته است .

اظهارات سنا تور ديوان ييگى را از آن جهت در اينجا بطور خلاصه نقل کرده ايم که مشحون از يك سلسله حقايق است و بعلت جامعيت و متنوع بودن بيان ، ما را از ذکر توضيحات بيشتر بى نياز ميکند چه ايرادات و از رده به توثوق الدوله در حدود معين مواد ۹ گانه خلاصه ميشوند .

اظهارات سنا تور باين جملات پايان مي پذيرد که و توثوق الدوله بعد از چند سال صدارت غير قانونى مجبور ميشود مجلس دوره چهارم را دبير نمايد رسماً در انتخابات مداخله و اعمال نفوذ ميکند و او است که اين بدعت شوم را در تاريخ مشروطيت ايران بجا گذاشت که هر دولت دست نشاند و محتابت کارى بتواند با يك مجلس قلابى حکومت را حفظ کند .

دولت انگليس متعاقب تنظيم شدن قرارداد ، عمل و اجراءش آغاز نمود و وجهى در حدود دو ميليون ليبره پرداخت کرد ، و سپس ژنرال ديکينسون را در رأس يک بعثت نظامى مأمور طرح سازمان ارتش ايران ساخت .
کميسيون مختلطى مأمور تجديد نظر در تعرفه هاى گمرکى شدند :

کننل آسمائيس بايك عده از افسران انگليسى بطهران آمدند در در حالیکه قرار داد هنوز دوره بخرانى را طى ميکرد چه ، احمد شاه پيش از عسارت به اروپا و توثوق الدوله را احضار و بوى تغير کرده و عدم موافقتش را با سياست نخست وزير اعلام داشته بود احمد شاه بعد از ملاقات پدر احمد ملي شاه (مخلوع) در روسيه (اودسا) بپاريس رفت و رئيس جمهور فرانسه (پوان کاره) در هتل موريس از شاه ايران ديدن کرد و يك سنياقت ناها را بافتخارش ترتيب داد و توثوق الدوله بمنظور اغتمام از فرست ، نصرت الدوله را به پاريس فرستاد تا با تدابير محيلا نه خويش ، شاه را بقبول قرار داد راسى کند ليکن شاه در

۱ - جنگ جهانى در ايران تأليف سر کلار مونت اسکر ايم سر کنسول

سابق انگليس در مشهد .

تسبیحش را سخ و مقاومت بخرج میدهد و میگوید قرار داد منعقد بر طبق مصالح دولتی نیست و بدوسنی فیما بین اطمه میزند بعلاوه شامش و طعمعجاز نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی در باب قراردادهای مربوط سیاست خارجی کشور. اظهار عقیده نماید و چنین حقی مطابق قانون اساسی بشاه داده نشده است این اظهارات مخالفت آمیز باعث می شود که انگلیسی ها بوی پتفر خشم بنگرند خشم مزبور وقتی غلیظ و بدرجه بی نهایت میرسد که شاه ایران از نطقی که میبایست در زمینه قرار داد - در سر میز میهمانی پادشاه انگلیس ایراد کند و نطق مزبور بوسیله نصرت الدوله تهیه شده و مورد تأیید ناصر الملک (رجل سیاسی نامی ایران) قرار گرفته بود سرباز میزند و بطوری که خواهیم دید انگلیسیها از همان وقت



چند نفر از جنگلی های کرد
فردوسی کریمخان معروف است

مقدمت خلع قاجار بهرا از سلطنت ایران فراهم میکنند زیرا سلطنت آن زمان، در نظر انگلیسیها معنایی جز تبعیت از سیاست انگلیس و تسلیم شدن بی چون و چرا سیاست مزبور نداشت.
احمد شاه بعد از دو ماه مسافرت و سیر آفاق و انفس از راه بنداد پایتخت

باز میگردد زمره عدم رعایت از قرارداد بلند و بلندتر میشود و با کوشش انگلیسها و مقامات ایرانی در اسکاوت مردم و سنایش از قرار داد، توفیقی بدست نمی آید سرانجام کابینه وثوق الدوله ساقط و خود او از بیم تعرض مخالفین راه سفر فرنگ را در پیش میگردد حسن پیرنیا (متبرالدوله) بجایش منصوب و اجراء قرارداد موکول به تسویب مجلس میشود .

در باب اینکه قرار داد ایران و انگلیس را افکار عمومی ملت ایران چگونه تلقی میکرد کافی است که در این مورد به اظهارات خود انگلیسها استشهد و مثلاً گنتار همتر ایلن نخست وزیر اسبق انگلستان اسناد نمایم که در سال ۱۳۲۲ شمسی در مجلس عوام انگلستان سر بحا اظهار داشت :

« ما نمیخواهیم واردنگر در ایران منفور خاص و عام شویم و مانند دورانی که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ منعقد شده بود در نظر مردم ایران بی ارزش و منفور باشیم . »

حاجی احمد کسمانی بعد از تسلیم شدن بدولت عواقب تفاق وثوق الدوله بشرحی که قبلاً اشارت رفت خواهی خوشی درباره آینده اش مهید و انتظار آترا داشت که حسب ختمانی که بدولت انجام داده مورد یوازش قرار خواهد گرفت ، بوی و غده داده شده بود که حکومت فوئانات باو سپرده میشود و کار و بارش در آینده بزرگ رونق بیسزا خواهد گرفت در حقیقت انتظار خیلی بجائی هم نبود زیرا خودش در کسما با یکمده از بستگان مسلح که آشنا به همه ی نقاط سوی الجیش است ، باعث هجرت بیزار به لام بجان شده و با تاجار جنگل ، از داخل صحنه گذاشته بود لیکن این خواب خوش هرگز تعبیر صحیحی بدینال نداشت چه بکن انتظارش طرف بی اعنائی واقع شد و در غام السلطنه طالبش باشاره انگلیسها به حکومت فوئانات منسوب گردیدو آنکه هیچ بحساب نیامد شخص حاجی بود باین هم اکتفا نشد و بمجرد اینکه اردوی میرزا با تصرف آب سفید رود رسید نامبرده را گرفته زندانی نمودند و تمام اقرادش را خلع سلاح و خودوی را آبد معرض اهانت و با زحوتی قرار دادند حتی در زندان باوی رفتار غیر انسانی معمول گشت از جمله اینکه هر وقت برای رفع عطش آب عیطلیبید بوی آب شود یا ماهی شود یا چیزهای نفرت انگیز میدادند و خاطر آن دوران

فرمانروائیش را بر خشم میکشیدند و اشعاری را که بزبان سحلی سروده شده و توأم با سرزشتش واهانت بود برایش میخواندند.^۱



از راست بچپ:

۱- عبدحسن خان ۲- محمودخان خیاط ۳- سیدالقرمدنی ۴- شیخ علی شسته بر ۵- اسماعیل جنگلی

حاجی از اینکه عبیدید آنچه اعتبارات گذشته یکبارہ دود شده و بهیوا رفته است بسیار ناراحت و نادم و پشیمان بنظر میرسید اما تیر از کمان پدر رفته و چاره‌ای جز صبر و شکیبایی نداشت. خبر زیر شهرت یافته و دهان بدعان نقل میگشت که حاجی نقدینه زیادی در کسما دفن کرده است و تسلیم شدن وی بمنظور استفاده از آن پولهاست اما این مسئله واقعیت نداشت و معلول تنفر و احساسات کینه توزانه مردم نسبت بوی بود. ایرادی که بوی میگرفتند این که چرا با یار دیرینش خلف عهد کرده است و بنا بر این هر کس پیرایه‌هایی باین

۱ - يك قسمت از اشعار مزبور از گفته‌های ادیب تولمی است با مطلع ذیل:

بتوتی ما را بگو پارساله درویش با مویا

عوس دریش شما قزاق بی دریش یا مویا

یعنی: برو ببادرت بگو درویش پارساله آمده است و بهای دریش جنگلی

(بقیه در صفحه ۱۹۷)

شما قزاقان بی دریش وارد شده‌اند.

مأخرای بیست . نامبرده را بعد از تحمل آنهمه سدمات و باوصف تجاری که پس از رهایی از زندان آموخته بود در دوران اخیر انقلاب گیلان همچون فیل بیاد هندوستان انداختند و با عده‌ای مسلح و میالفی پول و اعتبار از راه شهسوار به گیلان فرستادند. مأموریتش از طرف دولت و مقامات سیاسی موتر، گویا این بود که افراد قدیمی را با خود هم آواز و کار جنگل را بوسیله نابود کردن میر را بکسره کند و بوی اطمینان داده شده بود که زمامداران انقلاب رشت، در اجراء این نیت باوی هم دانسانند حتی در تسهیل عملیاتش وسائل لازم را در اختیارش خواهند گذاشت لیکن بطوریکه خواهیم دید این باربیز تیرش بسنگ خورد و با دستگیر شدن وی تمام آرزوها بیاد رفت .

حاجی احمد کسمائی در اواخر عمر نایبنا شد و در نهایت فخر وفاقه میزیست حتی تلاشهای پی گیرش بمنظور دریافت وجه توتونهای تحویل شده بشیخ احمد سیکاری بجائی نرسید بلکه اگر پولی در کسما مباداشت زمان مسرفش همین اوقات بود که بدبختی از هر طرف بوی فشار می آورد. افکار عامه بوسائل گوناگون از افراد ناخلف انتقام میگیرند و این هم یکی از آن موارد بود . عاقبت با یکدنیا حسرت ، زندگی را بهدود گفت و باوضعی اسف آآور و دردناک دیده از جهان فرو بست .

مدیر روزنامه جنگل (حسین کسمائی) اشعار بسیاری هنگام بازداشت حاجی احمد سروده است که در عین شیوایی و سلاست، آموزنده و ننبه آمیز نیز میباشد او طرز تفکر حاجی را در بحبوحه اقتدارش بیاد میآورد و چنین میگوید :

(بقیه از صفحه ۱۹۶) قسمت دیگر تراوش فریده: حسین کسمائی است که با ابیات زیر شروع میکند .

حاجی تی پای دیعه کنده و کاوله بیدین

نوی از جوش و خروش بیچاره بلبله بیدین

اسپله آب درون گیر بکوده ماشک میان

جوره دست و پا زنه انسی نعاقله بیدین

یعنی : حاجی جلوی پایت کنده و کاول را نگاه کن و در خلال این عوفا جوش و خروش بلبل منوجه شو

اسپله (ماهی جسم قوی) در آب بدام سیاه افتاده و دست ویای بیهوده

برای نجات خویش میزند .

واشیعه ملکا فادیده ماله فادید جانہ فادید
 بی صدانم نول بزہ چشم شما کور بو بوخه
 نا یکی قدیم سر - قدیم پا - قدیم زور
 نا بکسی دور دور سردار منصور بو بوخه
 حاجی سید رسی از قول اما بشید بیکید
 هنو بس تکان بخور لاکه عمل جور بو بوخه
 ظاهراً تمولیدی که من احمد لا ینصرهم
 منصرفی هر که ایسه واخوره مجرور بو بوخه
 واپولا پیدا کورن هر کی شیه هر جا که ا
 حق چیه قانون کیه چورا با زور بو بوخه

یعنی: باید ملک و مال و جاناتان را تقدیم کنید تا جثمان کور شود
 تا چند باید نورمندان قدیم بر ماحکومت کنند دوران قدرت سردار منصور
 (سپهبدار اعظم رشتی) تا کی باید ادامه داشته باشد بجای سید رسی (یکی از
 ملاکین بزرگه آرمغان) از طرف ما بگویند منظور پایست و تکان بخور تا
 که عمل بیابان برسد ظاهراً بمن میگویند احمد و احمد صرف شدنی نیست و
 هر که منصرف باشد مجرور خواهد بود.

پول را باید پیدا کرد مال هر کسی و هر کجا باشد حق چیست قانون
 کدام است کارها باید با زور انجام بگیرد.
 بوی دیگر به تکبر و خود پسندی دوران قدرتش اشاره مینماید و چنین میگوید.
 من انام عیسی بیم کار میره الهه برار
 دانی کیره مشکله اونکه ایتا خر ندازه
 پادشا بوستن مگر کار دازه جان داداش
 زور بکن فور باغه فیل به شکل دیگر ندازه
 بیجاگی دبه دینه سنگ که شکمبا فاندازه
 با کسی از غطفله صحرا ی محتر ندازه
 من کم از نادر بیوستم والله چی بیعت سر
 من غم و غما یقین کاره آهنگر ندازه
 اردنانس بگو آتلا من هما قضا بیه
 کار دده ساطور فریه و لاسر ندازه

یعنی: من میتوانم عیسای مسیح بشوم و این کار برای من آسان است تنها برای کسی مشکل است که خری ددا اختیار نداشته باشد. مگر شاه شدن کاری دارد اگر قودی فشار بخورد وارد کنی و زوری برنی خود باغه قبل خواهد شد. دفتی گریه بدلبه می نگرد یادفتی که سگ بشکبه نگاه میکند باکی از تلرغی سحرای محشر ندارند. یعنی میگویند من کوچکتر از یاد از شام، نه وانما؛ غم و صدام را بطور قطع کلاه آخنگر هم ندارد.

ای سهدا این گله گوسفندان بگو که فسانان من هستم و برای کار و سایر گوسفندان لاغر و چاق تفاوت ندارند.

بکوقت بیاد زو باهای خرمین حاجی احمد میافند که فکر دیگری.

چه آراشیم فالگیریم قزوین و جله رانه عدو

چه آراشیم فالگیریم قزوین و جله رانه عدو

همه راهه نشانیم پاجر ایجا رادار ایجا

بغفغان آوریسی جمله افغانه عدو

چه باکوشیم نعلیس وجه نعلیس نا کونائیس

چه کونائیس بیاطوم دست نگر ایجا عدو

براره گفتنیره جمله قفقاز می شینه

وا آجور پلا کیم جمله ی ایرانه عدو

آسیابم من و میبلانه همسا خوردا کیم

انکه می نازادی فی شه میرزا کوچکخانه عدو

یعنی: از اینطرف میرویم قزوین و طهران را قبضه میکنیم و با آنطرف متوجه

میشویم خاک خراسان را تسخیر مینماییم در تمام رانها پاکار و اهدار

می گماریم و افغانستان را بفغان خواهیم آورد.

از یاد کویه به نعلیس واز آنجا بکونائیس رو میآوریم واز کونائیس تا باطوم

دست به یقه حمله ور خواهیم شد. میرادان گیلک این مطلب را بگویم

که تمامی قفقاز به من تعلق دارد و من باید همه ی ایران را اینطور

لوریت کنم - من در حکم آسیابم و خاک گیلان را همچون گندم خرد

خواهم کرد تنها کسی که دندانهایم باو کارگر نیست شخص میرزا کوچک

خان میباشد.

بار دیگر بعنوان گله و شکایت از جهان ناپایدار یا شاهزاده خان معروفی که

نشاط دوران جوانی را پشت سر گذاشته است راز و نیاز میکند که خلاصه اش چنین است .

ما يك وقتى سازى داشتيم و آواز
سیدایوالقاسمی بود با صوت حجاز
باغی دم و دودی نالاری

برویائی ریجائی باکل ناز
کارگرانی . حقوق بگیرانی کوتاه و دراز
گاهی بسرم میزند وقتی عثمائی میشوم
گپلان را ترك کنم بروم بشیراز
شاعراده خانم در جوابش میگوید :

بله من هم بگوفت عثمان دل آزاری داشتم و مالک رونق بازار
اندامم چون سروگلستان بود و موهایم همچون شب پلدا تار
و خسارم مانند برگ گل سرخ طلوعیدو خشیدو آب و رنگ گردنم دلریاب بود
و رهزن افکار

حالا جهنده و بکجا رفته اند بهار حسن من و اوردنای تو اسماعیل عطار
وقت است که دو تائی بنشینیم و بگوئیم و بشویم و بخواهیم این آیه را که :

فاعتبروا با اولوالاسار

اما ماجرای میرزا کوچک بدین عنوان است که نامبرده بعد از تسلیم شدن حاجی احمد، منطقه قومنتات را ترك گفت و با قواء همراهش از حوزده بیه پس، حوزده بیه پیش، (دو اصطلاحی که از قدیم الابام باخریان آب سفیدرود معرف غرب و شرق گپلان است) هجرت نمود . بعد از تسلیم دکتر حشمت و استماع خیر اعدامش، بنقاطی که خود نمیدانسته کجا است پیش میرفت و اتصالاً حاعوض میکرد. در طول مدت این عقب نشینی بی قلم و بی نقشه، قواء دولت همه جا وی را تعقیب مینمود لیکن موفق به دستگیریش نمیشد زیرا با جنگ و گریز، همچون ماهی از دست میرفت . مجامع دین خسته و کوفته شده قدرت مناورمندان تندبجا سلب و بتسلیم راضی میشدند چه، گذشته از خطر جنگ، بیخوابی و قند و سابل تمذبه آنها را از پا در میآورد. غذای روزانه جنگلی ما منحصر شده بود بمقداری برنج برشته و نمز گردو و سابه خشک و چیر دندان گیر دیگری بچنگشان نمی آمد و مجال تهیه شیر با آنها داده نمیشد علاوه، خط

سیرشان مجهول و ارتباط منظمشان منقطع شده بگذشته از دامنه میرفت دسته دیگر بقله متوجه میشد سومی بداره سرازیر میگشت جمعی در حال جنگ عده‌ای همیای گریز باسلاح معروف و هرکسی کار خودش بار خودش غله بانبار



فراتان ایرانی در خدمت جنگل

خودش، و اماندگان و کسانی که توانائی حرکت نداشتند با اسلحه فراموش میشدند و یا اگر رمقی داشتند مبیایست خود بچاره جوئی کارشان برخیزند این بود که

تلك و دستجمعی بنواء دولت لزدك و تسلیم میشدند بعضی ها که قدری نرسوتر بودند بالباس مسلح، خود را بنقاط امن میرساندند. میرزا که وضع را وخیم دید ناچار شد در «سازوین» برای صراحتش تعلقی ایراد کند او چنین گفت :

رفقا!

این روزها بهترین اوقات آزمایش است بعضی ها، تنگه را برداشته با اسلحه تسلیم میشوند هر چند وضعمان بد است همه خسته و فرسوده ایم بی پول و بی آذوقه مواحه با انواع مشکلات و در معرض تندباد حوادثیم ولی از شما میبوسم آیا برای عاشقان میهن و آنهاست که دارای درد وطن برستند این گونه سخی ها دارای اهمیت است! امروز که ما تنگه بدوش گرفته بسرای استقلال ایران قیام کردیم و جنگل گردی و بیابان نوردی را پشه ساختم صد ها بار وضعمان از این بدتر بود چه چیز در مقابل آنهمه سوانح و مخاطرات ما را حفظ کرده! آیا جزئیات و استقامت، ملک پرگه داشت! امروز و توفالندوله در ایران گرد و خاک میکند و برای بردن کشور زیر بوغ استعمار انگلیسی بمعوی وطن پرستان همت گماشته است یکمده برادرانمان را بجنکه ما روانه کرده بطوری که می بینید برای برهیز از برادر کشی دفاع را بتنها و از هیچ دادمایم و حر عقب نشینی اقدامی نمی کنیم در حالیکه و توفالندوله و کارگردانانش از اعمال شیخ قسم آزار و شکنجه حتی اعدام در باره احرار در بگ ندانند و ارتکاب هر نوع جنایت را مجاز می شمارند چرا که جنگل نقطه اتکاء آزاد مردان و بزرگترین سد پیشرفت عقاسد وطن فروشان است باین جهت است که دو اسبه پامینانند تا هر چه زودتر ما را از بین ببرند اکنون شما برادران عزیز خطاب میکنم آنها که خواهان ترقی و تعالی وطن اند مانند گذشته نباید از هیچ چیز پروا کنند بایستی یا اقدام کاری هر چه تماثر با مشکلات ساخته در کنارمان باقی بماند کوه نوردی و بیابان گردی گرسنگی و بی خوای هر یک سلاح در خشندهای است که ما را به وصول به هدف باید سخت تر و آبدیده تر نماید در این صورت چه بیسی از این وجه هراسی از آن داریم فقط از آنهاست که بیش از این در گام پیمائی در این راه مقدس قدرت مقاومت در خود نمی بینند تمنی دارم در صورت تمایل بتسلیم و یا کناره گیری اسلحه شان را تحویل نموده تا ما را از تنها وسیله دفاع محروم نکنند و تا اثر سفارفتشان را که برای ما بسیار غم انگیز است بافقدان وسایل دفاعی ضمیمه نفرمایند .»

بدیهی است که در مواقع سخت و بحرانی، موعظه و جلب افکار بر عایت اصول اخلاقی چندان اثری ندارد و موید این گفتار آنکه با وجود خواهش مزبور، آنجا که پابداریشان را بی نتیجه بیدیدند، با اسلحه تسلیم می‌شدند - دستجات غیر منظم و بی اطلاع از یکدیگر که تسایم شدن را یا خودکشی مساوی میدانستند، کماکان می‌جنگیدند بدین ترتیب، ده‌های بسیاری از هم‌راهان مزبور از دور بر سرش پراکنده شدند و خودش نیز جمعیت را با نذوق تشویق میکرد بطوری که در آخر کار، بیش از هشت تن مانده بود و برای این ۹ تن نیز وقایع بسیار تلخ و شبیهی رخ داد که چون اهمیت تاریخی ندارند از بیانش صرف نظر میکنیم.

اکنون رشته سخن را بفرمانده یک قسمت از سوار نظام جنگل علی حسین خان شهر بان می‌دهیم تا بر ده این زمان که در کاکوه می‌جنگید داستاناش را چنین تعریف میکند:

مهاجمین، ده بده و کوه یکوه ما را دنبال میکردند تا کوه محلی بود که از نظر موقعیت جنگی خای مناسبی بود و ما میتوانستیم مدتها مقاومت کنیم شرطی که از جهت حواریار تأمین میشدیم. یکی دو روز از دستجات دیگر جنگل بی خبر مانده بودم و صدای تیری بگوشم نمیرسید در سدد برآمدم قاصدی باطراف بفرستم تا از گوشه‌کنار اطلاعی بهم زدم و از مواضع دستجات خودشان و مهاجمین استخبار نمایم و برای آنکه قاصدم مصون از تعرض شود نامه‌ای به رکن الدین خان مختاری رئیس شهر بانان رشت نوشتم و خود را معرفی نمودم که عضو سابق شهر بانانم و در عهد امجاهدین جنگل درآمده اکنون پشیمان و نیت تسلیم شدن دارم دستور بدهید برایم نامین نامه صادر کنند فکر کردم اگر قاصد دستگیر شد باید داشتن این نامه از پیش نخواهند کرد و خطری متوجهش نیست اگر نه اخبار حول وحوش را تحقیق نموده بمن خواهد رسانید.

قاصد سوار در وقت و پیاده برگشت و نامه‌ای با امضاء من که بعداً فهمیدم همان رضاخان سردار سپه است برایم آورد که نوشته بود فرمائید قزاق در یکفرسخی شماست و شما از چهل فرسخ مسافت نامین نامه خواسته‌اید البته بمحض دریافت این نامه فوری حرکت نموده تسلیم شوید من قول شرف ظالمی میدهم که کسی بشاکاری نداشته باشد.

شهریان میگوید من در آنوقت نمیدانستم چه کنم زیرا اظهاراتم دربارۀ تسلیم، از واقعیت بدور بود اما از میرزا و قواء همراهِش و خالی شدن پشت سردیا برقرار بودن ارتباط و ضرورت پابرداری در محل و یا تخلیه، مشکوک و مردد بودم و بپیر تقدیر صلاح خود و نفراتم را در عوس کردن حیوان انتقال بمحل جدید دیدم لیکن محل جدید در محاصره قواء مهاجم بود و بنا بر این جز تسلیم واقعی چاره‌ای باقی نماند بعد آنکه آمدنم را بمشغول تسلیم به رضاء اطلاع دادم جواب شنیدم پله منم بجای سابقست که نامه نوشته بودی آمدم ولی تو را ندیدم و شنیدم رفته‌ای بکجا رفته بودی و چرا از سیراوه رفتی و از راه مستقیم نیامدی گفتم اگر راهها مختلف اند مقصد یکی است جواب داد مطمئن باش کسی متعرضت نمیشود.



صادق خان کوچک پور که او هم یکی از همراهان این سفر است میگوید: روحیه افراد متزلزل شده کمترین شمع اعتماد و اطمینان با اینده در دل هیچکس نمی‌درخشید. اگر بقوی کشته میشد نقشش زمین می‌ماند و اگر مجروح میشد کسی نبود که از او احوال پرسد چه رسد تا اینکه زخمهایش را بانسان نماید. نه پزشکی ندارد و نه غذائی و معینتر از همه آنکه اصلاً معلوم نبود بکجا میرسیم بنا بر این اگر فردی خود را از عمر که بیرون میکشید و یا در گوشه امنی پنهان میگشت و یا اصلاً تسلیم میشد مستحق سرزنش نبود چه فقدان تاکتیک و مشخص نبودن هدف و نداشتن امید بزندگی فردا، همه را باستان مرگ میکشاند يك روز نصرت‌الله خان آزاد را یکی از افسران جنگل جلوی میرزا را گرفت و بطور تعرض بوی گفت.

«آقا میرزا - کجا میخواهی بروی و چه میخواهی بکنی؟ اینهمه عقب نشینی برای چه؟ چرا دستور مقاومت و دفاع بمانمیزی؟ سر بازانم همه گرسنه‌اند و روحیهشان را از عقب نشینی مداوم یکبارۀ باخته‌اند بچه علت مقاومت در مقابل دشمن را از ما سلب کرده‌ای؟ این وضع برای ماها قابل تحمل نیست.»

میرزا مجبور شد او را دل‌داری بدهد و باو بفهماند که جنگیدن با قواء

دولت مصلحت نیست و یک نحو برادر کشی است و باید حتی المقدور از این عمل پرهیز کرد و منماقب آن ناچار شد یکبار دیگر برای نفرات سخنرانی کند و بعد از سخنرانی که منطلق عقب نشینش را در مقابل نیروی دولت توجیه مینمود گفت: با این اوصاف هر کس با خیال ماموافق نیست یکقدم به پیش ا

عده زیادی از سربازان و افسران و از جمله آنها نسررت اله خان (آزادراد) یکقدم به پیش گذاشتند و میرزا همی همه را سان دید بادیگان اشك آلود از بنکایکشان خدا حافظی نمود و فراخور وضع مالی آنوقت بفرودشان خرجی داد .

چون میرزا کوچک از نامه ساعدالدوله اینطور استنباط نموده بود که نیت تماقب کنندگان دستگیری شخص او است و اگر او بتواند خود را از مهلکه نجات دهد بسیار همراهانش آسیب نمیرسد لذا بدوستانش در آخرین سخنرانی چنین گفت :

رفقا آنطور که من فهمیده ام مقصد دولت و نیروی تعقیب کننده ما دستگیری شخص من است و بنا بر این باید نیستیم که شما برای خاطر من در زحمت و رنج باشید و اجازه میدهم که بمیل خودتان هر جا کمی خواهید بروید امیدوارم یکبار دیگر موفق شوم که لذت دیدارتان را درک نمایم .

ایندفعه نیز با چهره متأثر و غمناک بادوستانش خدا حافظی نمود و آنها با اجازه میرزا از وی جدا شدند بطوریکه بعد از این ماجرا بیش از هشت نفر باقی نماندند .

محمدحسن صبوری دیلمی که یکی از سردسته‌های مجاهدین و تربیت شده زیر دست آلمانی‌ها بود و در حمله جنگلی‌ها برشت مجروح گردید نقل میکنند که: تصمیم میرزا بر آن بود که نزدسالار فاتح کجوری برود و با پیوستن بقواء او جبهه واحدی تشکیل دهند اما این تصمیم بچندعلت جامه عمل نپوشید نخست آنکه راه پیشرویمان را از هر طرف مسدود ساخته بودند و نیروی دولت بفرماندهی ایوب خان قزاق (میرینج) دسجعات متفرق جنگلی‌ها را در تنگنای محاصره افکنده بود دیگر آنکه دولت ایران علی‌رغم میرزا علی خان سالار فاتح که میان‌خوشی

بافر زندان میسالار نداشت امیر اسعد و مساعد الدوله را تقویت می نمود و بعد که دید از تقویت هم کاری ساخته نیست و وجهه سالار فاتح منقرض آید با امیر و دودان افکار عمومی بر خود دار است شروع بخلع سلاح دستجاتش نمود و با این وصف دیگر مجلسی برای پیوستن بیروی جنگل ها با سالار فاتح و تشکیل یافتن جبهه مشترک باقی نمی ماند از این گذشته نگران مسلح جنگل هر چه بیشتر میرفت مشکلات و نابسامانی ها افزون تر میگردید که ما اینکه در جنگ و جوارده، که ۲۷ تن از همقطاران ما شهید شدند و عده زیادی هم مجروح گردیدند ما نتوانستیم کشتگانمان را دفن نماییم و مجروحین را از میدان جنگ بیرون ببریم و بعد او ایشان پیردازیم، دیوکار تلخی بر ما می گذشت و کوهی از غم و درد اصحابمان را در هم می کشید و یک سیما و چهره همه مان آثار ملال و حسرتی و ناتوانی هویدا بود زیرا گذشته از تعیب بی انقطاع دشمن که همه جا بدنبالمان بود، لایح تشنگی و گوسنگی و بی خوابی را نیز متحمل بودیم طوری که گاهی برای استراحت بمنظور مقاومت بیشتر و طولانی تر ناچار میشدیم خود را با طناب و پدختی بسته در بهمان حالت فکار لمحهای بیاسائیم. وقتی بهر دامحقق گردید که دیگر پیشروی غیر مقصور است و رسیدن بازندگان سوانح حیران ناپدید در بردارد این بود که در مقام مراجعت بر آمدیم و هنگام مراجعت بود که دکتر حشمت با ۲۷۰ تن از پاداش تسلیم گردید داستانی که بعد از تسلیم دکتر قابل ذکر است یکی این است که روزی یک زن از کالشیای آن حدود صفوف هشتصد نفری مسلحین را شکافت و تاجاش که اقامتگاه میرزا بود پیش رفت و در آنجا همه رؤسا و زعماء جنگل را ماتمیس و دقت نگریست و با اصطلاح معروف «ورانداز» کرد و وقتی میرزا را شناخت بوی چنین گفت :

ومن آمده ام بشما بگویم که اگر میخواستی اسم در کنی در کردی
 و اگر میخواستی بجاء و جلال برسی رسیدی دیگر بر است راضی
 نشو از این بیبد خون این حیوانات ریخته شود و آنها را برست برونند
 بخانواده هایشان ملحق شوند .
 میرزا از حرف این زن بکنه خورد و بسیار مغموم و متأثر شد خود

ما هم از رشادت این زن گالش متعجب شدیم کمی بعد که میرزا به اعصابش تسلط یافت باو گفت آیا تو میدانی که افراد این جمعیت تماماً نشنوده‌اند. زن فوراً خیز برداشت و رفت و طولی نکشید که چند مثک دوغ آورد و تشنگان در اطرافش جمع شدند و پس از آنکه گلوئی تر کردند و ناخدی رفع عطش شد میرزا رو بآئین نموده گفت بیچشم بر طبق اندرز و سیجنت عمل حواصم کرد .

سبوری میافزاید :

روزی گشت و باین عده هشتصد نفری غذائی نرسید اما من در جواریه همین یازدهی خانه‌های محل به خم مایعی شود کتی بر خوردم که مملو از مغز گردو و کشمش بود حدسم باجا رفت که این کالاها ممکن است مربوط باذوقه زمستانی صاحب خانه باشد و یا انباری است متعلق بشخص کالیکار که بمصرف فروش سالانه خواهد رسانید و در هر حال آنچه برای ما از همه لازم تر بنظر میرسد این بود که همه آنهارا خالی و بین مجاهدین قسمت کردم. وقتی میرزا از حال و قضا با اطلاع یافت با ما سپرد و تأکید کرد که قیمت کالاها را صاحبش بپردازیم زیرا چنانچه چیزی از کسی اخذ میشد و پولش داده نمیشد میرزا بسیار ناراحت میکرد و افراد و سردستهها را ملامت و سرزنش میکرد کما اینکه در همین حیص و بیص که مجاهدین سه بار برنج متعلق چهارپادارها را که برای فروش بده میبردند گرفتند میرزا بهمیر عباس حلیل داده که سکه های طلا در اختیار داشت دستور داد فوراً پول برنجها را بپردازد و او بی درنگ پرداخت و همین برنج و گردو و کشمش بود که توانست برای سه جوع چندروزه این جمعیت معتنا به در حکم من و سلوای بنی اسرائیل باشد .

عاقبت میرزا با يك عده هشت نفری از بقیه مجاهدین جدا شد و بدانشیم یکجا رفت کمی بعد من و هشت نفر از انواع بعلت محاسره شدن. گرفتار شدیم و ما را بزندان انداختند و بیکالوات تمبید شدیم و بدیم آنچه را که نمیبایست به بینیم که شرح تفصیلی این قضا با خود داستانی جداگانه است .

تشریح میرزا شعبان خان جنگلی برادرزاده پیرزاکه یکی از صراحتان

این سفر بود:

اقصد میرزا مرد بك شدن به كجور و رفتن نرد عبر زاعلی خان سالار فاتح بود و ما احساناله خان و خالو قربان را از كاكوه بیدم گم کردیم. در خلال كوه پیمائی ما توجه بسوی مقصد نامه ای از طرف ساعدالدوله رسید مشعر بر اینکه همه قواء میرزا در محاصره اند و تمامی راهها سدود اند چنانچه میرزا بتواند برگردد احتمال ضعیفی است که خواهد توانست حاشی را سلامت در بیورد و الا بیسترونی غیر ممکن است. حاصل این نامه امیر خان نام بود میرزا بعد از ملاحظه نامه و پس از آنکه سرانسیس ما و سر بالائی های جوار دست و هزار چم و دو هزار را با نهایت بیاری پشتمن پیاده بودیم جهای بارگشت شدیم و امیر خان نامیر و مواضعی ما بوده امیر خان را اجتناب و روز در خانه اش که در میان جنگل و در همان حوالی بود پنهان نمود تا سر فرست مطالعه کند چگونه میتواند ما را از محاصره قواء دولت نجات دهد. ما چند روز در خانه اش مخفی بودیم بگر و مگر که امیر خان رفت تا خبری برای ما بدست نیامورد برگشت ما خیلی دلوایس شدیم بکنند قواء دولت مجال اختلاف مان را برود داده باشد تصادفاً قراقی را دیدیم که همراه يك دام بلد بطرف خانه امیر خانه میاید در این وقت بود که همه از حقیقگاه بیرون پریدیم و دو صراحتاً (قنبر خان و حسن خان کیش دره ای) جلو قراقی سیر شدند و او را دستگیر کردند قراقی تصمیمگه این بیافه ما را بطور ناگهانی دید مرد بك بود از وحشت فحاه کند خلاصه او را مجبور کردیم که همراهان بیاید و او رفتنش (اسداله) خواستیم که راهنما ثیمان را بعهده بگیرد تا از وسط جنگل های ایسوه بمان امنی برسیم. قراقی از ترس موافقت نمود زیرا به تفنگی همراه داشت و نه میخواست در مقابل چند نفر مقاومت کند. در راه امیرزا باوی بترمی سخن میگفت و او را عداوت و دلالت مینمود و او تویز بگفته هایش تصدیق میکرد تا حائی که میرزا دستوداد حال که او هم یکی از صراحتان حالت تفنگی باو بدخند بك تفتنگ پنج تیر اطریش باد دادیم که فقط يك تفتنگ در خرانه داشت و این عدم توجه ناشی از

حواس پر تبهان بود که نمی فهمیدیم باین عمل باید نام بی احتیاطی گذاشت یا چیز دیگر. خلاصه آنکه قراق در پیاده روی عقب ترازحه بود گاهی متوقف میشدیم تا بجا برسد و آنوقت به نوای پای او ملایم حرکت میکردیم غافل از اینکه او در صدد فرار است و منتظر موقع مساعد میباشد. در آخرین بار که منتظر رسیدش شدیم و عقبمانده بود خیری نندو او عوض اینکه به دنبالان میاید عقب گرد کرد و سرعت را دور شد و همان یک عدد فشنگ را که در خانه تفنگ بود شلیک نمود بعلت خالی شدن تفنگ مادر حرکت شتاب کردیم و عاقبت به محل امن رسیدیم.



بیانات سعدالله خان درویش که از دوستان نزدیک میرزا کوچک خان و اکنون در ورامین مشغول فلاحیات است. بمن بوسیله ساعد الممالک برای **سعدالدوله** پیغام فرستادم که اردوی جنگل یا تمام گرسنه اند و برای آنها رغنی باقی نمانده اگر رهنمی دارد خیلی بجا است در این موقع باریک فکری به حال ما بکنند. سعدالدوله که مرا با تمام خصوصیاتم میشناخت و میدانست که پدرم میرزا سلیمان خان درویش سالیان دراز منشی پدرش بوده خواب داد بر وی **گماوسرا** که از دهات متعلق بجا است قلان نشانی را بکند خدای محل بدهید و هر چند اس گاو و گوسفند که میخواهید بگیریید و بکشید و گرسنگان را سیر نمائید - دیگ و برنج و هر چه در اینها موجود اند و مورد احتیاج شما است بردارید - میرزا در قلعه کردن منتظر بود ولی وقتی از ملاقات سعد الممالک برگشتم رفته بودند - ناچار در تاریکی شب مشغلی از کهنه و نفت فراهم کرده فروخته و بنام قیستان پرسیان پرسیان برای افنادم در گوشه‌ای از جنگل‌های عرض راه، میرزا را دیدم ز پر درختی آرمیده و بخواب رفته است. وقتی بیدارش کردم دستش را به آسمان بلند کرد و گفت الهی شکر و این تشکر از آن جهت بود که تصور مینمود تا خیرم در مراجعت بعلت گرفتار شدن من است.

ماعتابن پیغام سعدالدوله عمل کردیم و خوشحقیانه کدخدای گماوسرا اشکالانی بر ایمان ایجاد ننمود و بعد از مدتها در بدری و تحمل تشنگی و گرسنگی که حتی طعم برنج از ذائقه‌مان محو شده بود، توانستیم نفسی تازه کنیم و تا آن توانی پیدا نمائیم.

قرار برد از قلعه گردن بگذریم اما قواء دولت همه جا مارا در محاصره داشت و میرزا هم میخواست روی در روی قواء دولت بایستد و دست به اسلحه ببرد زیرا میگفت اگر آنها نس فهند ما چرا نفهمیم ساء در مسیر خود به عابری بر خود دیدیم که بکنفر دعوتان بود و وقتی یاد رستی کردیم نامه ای در جیبش کشف شد و آن نامه ای بود که امر فرمانده مقدم حبیبه برای فرمانده مأمور حرم آباد نوشته شده بود - نامه بطور روس بود و مضمونش آنکه ما جنگلی ما را در این منطقه تحت فشار گذاشته ایم لازم است شما از جانب حرم آباد پیش روی کنید تا محاصره و نایاب شود. ما این وقت دکتر حشمت و خالو قربان هم را اما بود خالو قربان عقیده داشت که باید از این محل دور شد زیرا میگفت موقعیت جنگی مناسبی ندارد و خود دادطلب گریه کرد که خطه محاصره را بشکافد و ما بدو مالش بر وجه اسدای نوپ و سلسل را که عادت بر گزاشیدن جنگه بود زهر گوشان می شنیدیم لیکن مطابق قول و قرار نتوانستیم عمل کنیم و علتش این بود که دکتر حشمت تصمیم تسلیم گرفته بود و آنچه میرزا نصیحتش کرد و ترک این تصمیمها گوشزد ساخت مؤثر نیفتاد و هفت دکتر با همه خدا حافظی نمود و رفت و ما حیرانیش را البته بعد از تسلیم شدن شنیده ایم .

ما از این پیش آمد بسیار دلشنگ و فلول بودیم و خواه ناخواه تصمیمی محل دادیم . در این راه پیشانی به امیرخان نام نوکر ناصرالدوله بر خوردیم و او ما را چلف گشکوه برد چون هر قدر که از تعدادمان کاسته میشد میرزا بهتر میتوانست موجبات حفظش را فراهم کند . لذا بدو اسکورتهایش را مرخص نمود و بعد بنصوب دملاح دید خود . چهار نفر ما میر عباس جلیل زاده کیلنگ مسطر زاده و من از او خدا حافظی کرده جدا شدیم و به کلیجان منزل منتظم الملك وریر رفتیم و از آمدنشان اظهار وحشت کرد و ما را به پشت بام برد و مخفی نمود . روز دیگر از کوره راهها بخرم آباد و از آنجا بکجور و طهران حرکت کردیم . تسلیل اقامت خود را در خانه امیرخان شکوهی بعداً میرزا برایم تعریف کرد که چطور با پیدا شدن قزاق سر راه یک بلد از امیرخان سوء ظن پیدا کردیم و با دستگیر نمودن قزاق ، خانه امیرخان را ترك کردیم .

میرزا محمد علی خان جنگلی که او هم یکی از عمر امان میر را بود چنین میگوید : بر خورد قواء جنگلی ها با بیروی قزاق یکی در ، درازلات ، دیگری در ، بلوم ، و سومی در ، خیاب ، بود . از نظر آنکه احسا و انتقال عمر امان از سرعت تحرکشان تکلف و سلاج دفاعیمان بدست دشمن نیفتد ، ترجیح داده شد

که تعدادی تفنگ و چند صبه فشنگ در ارتفاعات پلوم محفی شود باشد که بعدها مورد احتیاج واقع شود. وثوق الممالک عسکری، ملت آشنائی با این نقاط که در ضمن هدایت و راهنمایی اردو را بعهده داشت وسیله اختفاء صلاح گردید. از این سیم تعدادی بین طرفین روی نداد مگر آنکه بلافاصله بعد از ورود به قلعه کردن و صادف با قواء ساعد الدوله شدیم. ساعد الدوله مرحوم دستور پدش سیهالار خلعت بری ما موریت داشت جلوی جنگلیها را بگیرد و آنها را هم از ما کن تار و مار کند اما مثل آن نبود که ما موریت حریر بودیم و سواد میل باطنیش نیست چه میدیدیم که در تعقیب و جنگ با ما. اسرار نمی بردند خلاصه این که در این زد و خورد که در باب مهدی قلی خان و سلطان داد خان، عقب داران حبه بودند توانستند حملات میا حبه را با آتش فشان مسلسلها ساکت کنند و کسی هم بقتل نرسید.

ما تصمیم شدیم از قلعه کردن بگذریم اما از چند طرف در محاصره بودیم. سران جنگل برای یافتن راه حل و دفع خطر بشواریت نشستند و هر کسی چیزی گفت و نقشه ای ارائه نمود سرانجام مقرر شد حاله قویان قلعه محاصره را بشکافد و ما اردیبال برویم. ناره برای حرکت آماده شده بودیم که دکتر حشمت با گهان نسیم به تسلیم گرفت. دکتر که احساس میکرد دیگر پارانگما نیست ندارد. روی میرزا نموده چنین گفته خسته شدم. ما توالم قدرت حرکت ندادند مثل آنکه کرح شمه اند رمقی برایم باقی نمانده افراد می تا بنده اجازه بدهید بروم و بر نوشتم بزرگ شوم و میرزا قدری نصیحتش کرد و گفت تسلیم شدن برای خود کشی است من هم مانند شما خسته و کوفته ام اما هرگز فکر تسلیم مفرم منظور نکرده. باید صبر پینه کرد بالاخره این رنجها پایان میرسند. اما دکتر همچنان به حالش مشغول و غرورش را حزم کرده بود و عاقبت چنانکه دیدیم باده انداخته بسد شرف که سید حسن خان قزاقوشیخ عبدالسلام عرب و علی اکبر خان آبه روشکی و علی جیبی و حسن مهری در میان شان بود از میرزا خدا حاضلی کرد و وقت تسلیم قواء دولت گردید.

بعد از رفتن دکتر بخرم آباد در آنجا کلنگه اتیاعش و موزر خودش را گرفتند و همرا بعد از چند شبانه روز بلاهیجان بردند. خالوقربان همیشه ارنا دور شد به فاصله کمی مدای شلیک بیابی تفنگ و مسلسل برخواست که بر وقوع تصادم دلالت داشت و دیگر نمی دیدیم چه بر سرش آمد و بعدها خودش نمرید کرد که همه

دست‌برش‌گویی و فریاد کشیده و ترقاها آمدند و فوراً از پام‌خانه بیرون‌سخت فرار نمود. مخفی‌شدگان آماده دفاع شدند لیکن عجله‌ای از خود نشان ندادند. فراتی که بی‌سلاح، بخانه امیرخان نزدیک میشد براتملی نام داشت و از کرده‌های عدنان بود. او شنیده بود که جنگلی‌ها اسلحه زیادی در اختیار دارند و اکنون که در حال فرارند مقداری از سلاح‌هایشان را بزمین می‌ریزند و می‌گیرند. براتملی هوس کرده بود موزی بدست آورد و از این سلاح بیک وزن بگیرد و بدین‌نیت بطرف کشکوه رو آورده بود. براتملی بخانه امیر که صدائی از آن بر نمی‌خاست نزدیک شد ولی متوجه فرار امیرخان نگردد و هنوز دقیقه‌ای از نشستن روی شکوه چوبی نگزشته بود که حضرات مخفی‌شدگان از حاشیان پریدند و او در میان گرفتار شد. در وقتی فهمید که براتملی زبان کردی می‌داند با وی بزبان کردی صحبت کرد و علت آمدنش را باین مکان پرسید و او خبری را که فوقاً بیان کردیم تعریف نمود. بالآخر درنگ‌های نبود ما خانه امیرخان را ترک کردیم در حالیکه براتملی و اسداله با امیر همراهان می‌رویدیم براتملی در بین راه بدریافت یک فننگ از امیر را نابل شد که یک فننگ بیشتر در خرانه نداشت و همان یک فننگ را بهنگام عقبماندن میدی و جدا شدن از جمع، خالی نمود و قنایش که متوجه صدای تیر شده بدان سبب حرکت کردند و در امتداد راهی را که براتملی نشان‌سداد ردیای فراریان را گرفته در حالیکه میرزا و همراهانش در چند قدمی آنان در میان کودالی مخفی شده و با انتظار قرار سیدنا شب بودند تا آن نقطه دور شوند. همراهان میرزا در این وقت قطعاً نفر بودند (با خودش ۹ نفر) بدین‌قرار امیرزا اسماعیل خان جنگلی - قنبر خان - میرزا شعبان جنگلی - عن - حسن آلیانی معین الرعا - ملا جعفر آلیانی - نقد علی سیاه‌مزی و خودش .

بر اثر گزارش براتملی بر قنایش، بر اینکه امیرخان جنگلی‌ها را پناه داد خانه‌اش را آتش زدند و خودش را نفهمیدیم بجه سرنوشتی دچار شد. راهنمای ما اسداله بعد از چند شبانه روز راه پیمائی از «مارکوم» نزدیک‌های شهسوار سرد آورد و بدنبال فرار کرده نام که از دوستانش بود رفت و او پس از استحضار از ماجرای فراریان، از مهمانهایش پذیرائی نمود و هنگام خدا حافظی با اسداله میرزا که فرار کرده کلیجان به خوانی و نام یکپالی تحویل دهد خانی یکپالی هم دستور داد ما را نزد محمد رضا خان سرلیلی، ببرد و اسداله مطابق دستورات طابق

النمل بالنمل عمل نمود .

محمد رضاخان سرلیلی یکی از قدرتمندان محل بود و در لیل و سرلیل که از قراء منطبق بامین دیوان لاهیجی است نفوذ کامل داشت محمد رضا خان چندتن از زیردستانش را بسراغ حیدرخان و قرهخان فرستاد و آنها را احضار نمود و مزده آمدن میرزارا یا آنها داد آنها نیز که بشکار رفته بودند کارشان را ناتمام گذاشته بحضور میرزاسید نعم محمد رضاخان، پیش از رسیدن حیدرخان برای مهمانهایش گوشت و برنج و روغن و چای فرستاد و دستور داد که در نهایت آزادی در محل اخفاء بسر برند و ترس و واهمه‌ای بید راه ندهند حتی از افروختن آتش در بیع نورزند احیاناً اگر مورد حمله خرس های وحشی قرار گرفتند همیزم های نیمه افروخته را بسویشان پرتاب کنند زیرا خرس ها نوعاً از آتش گریزانند و چون بشمال هستند از ترس آنکه میادا بسوزند آتش بگیرند فرار میکنند .

حیدرخان دیلمانی و قرهخان تاملو روی در میان تیودخو دشان راهنما پیمان شدند و آن پس مارا بچند بلد امین سپردند و با آنها مودت دادند که بایستی مارا سالمأ بشهدی قلندر شیرجاری تحویل داده رسید یا ورنه و الا جانشان در معرض خطر است . یلنعا مارا سالمأ بمقتد رسانیدند . حالا وقتی است که باید از آب سفید رود بگذریم در حالی که هیچ یکمان شنا کردن نمی دانیم شهیدی قلندر گفت گمشدن از آب سفید رود دشوار نیست ولو آنکه هیچ کدامتان شنا کردن را ندانید تنها شرطش این است که مضطرب نشوید و داد و قال راه نیاندازید و بسا دستور داد که سه نفر بازوی بکدیگر را چنان سفت و محکم بگیریم مثل آنکه بهم قفل شده باشند آنوقت یکی از سه نفر انگشت بزرگ پای راستم را بدست خواهد گرفت و آنرا ول نخواهد کرد و کافق است که روی آب بایزند و شامها نیز مانند او دست و پایز نیند و بجلو بیاورند خواهد دید که در اندک مدتی به آن طرف آب سفید رود رسیده اید . شهیدی قلندر شیرجاری چون شناگر قاپلی بود و مکرر از روی آب سفید رود گذشته بود مارا در چند نوبت بدین طریق سالمأ به آن طرف آب رسانید .

آنچه از زبان دیگران نیز شنیده شده باین حملات خلاصه میشوند که همه جاعتیب بود و محرومیت و فقدان خوار بار و نبودن فرست استراحت و بیم غافلگیر شدن بدست دشمن .

آنها بالاخره خود را بنقاطی که از آنجا مهاجرت شروع شده بود رسانیدند

در حالی که نمی‌دانستند چه بروزگار کمک‌کنندگانشان رسیده فقط يك واقعه در بین راه شنبه‌دند و آن اینکه قزاقها خانه‌امیرخان را آتش زدند.

از توجه به صدمات وارده به میرزا و اتباعش این نکته مسلم می‌شود که تحمل جمیع این مصائب بخاطر عدم رضایت به تسلیم بوده است چه میرزا مطلقاً بر ندگی بعد از تسلیمش کوچکترین امیدداشت و باورش نمیشد که ممکن است رفتاری ظلم‌آمیز یا بدتر حشمت شده در انتظارش نباشد و با حق داشت اصلاً بواژه تسلیم فکر نکند چه رسوخ این مفهوم در مغزش بمعنی انتحار و خیانت بی‌هدف بود از طرفی قلق و اضطراب و نداشتن مجال استراحت و حرکت دائم بمنظور خروج از حلقه محاصره از توانائی دفاعیش می‌کاست و ضعف وی طاقتی را رفته رفته بوحودش مستولی می‌ساخت لاجرم برای رهایی از این گرداب، تصمیم پیارگشت گرفت و توانست با تحمل شداید بسیار، سرانجام از آب سفید رود بگذرد و خود را ببقا اطامن یعنی بیمانجا که مهاجرت آغاز شده بود برساند.

استماع این خبر که دو تن از بارانش زنده آمدند، جنگل‌های قومنات بر گشته وی را قرین خورسندی ساخت و لذا بجهت به سوی اجمان‌آله خان و خالو قربان شتافت یاران دل‌شکسته و رنج دیده‌گان فرسوده از دیدار هم شاد شدند و بیکدیگر را در آغوش محبت فشردند و در عزای همقدمان شهیدشان مدتها گریستند و فراری که به بیفولعه‌ا پناه برده و با متواری شده بودند با شنیدن آوازه مجدد جنگل برای جنتمین بار گرد آمده بدوستان قدیمیشان پیوستند. دیگر فرق شکسته و قومنات از وجود عناصر مخل و مضر پاک شده اتباع حاجی احمد کسمائی خلع سلاح گردیده و خود در دندان دولتی سرمایه‌برد. تنها احمد آذری پیشکار دارائی کیلان که کفالت فرمانداری ایالتی را بعد از سردار معظم پدک می‌کشید با جنگلی‌ها تماس جنگی داشت. پیشکار دارائی سابق و رضا اقتداره با وجود ربه‌د شده از صندوق جنگل، در طهران بداد و سندن اشتغال داشت و معامله يك قطعه زمین وسیع در سه راه شاه طهران منافع بیشماری را از این کسب پر برکت بوی ارزانی داشته بود.

تحصیح مجدد جنگلی‌ها شمله نبرد های تازه نری را بر افروخت و در ساردت تفرد و قوسه کله و گیش دوه جنگهای خوین جریان داشت.

در تیر ماه ۱۲۹۸ شمسی از طرف سردار معظم و فرماندهی نیروی قزاق در تمامی حوزه‌های شفت و قومنات و گسکر و تولعات، حکومت نظامی که قبلاً اعلام گردیده

بود ابقا گردید .

در اعلامیه قید شده بود :

هر خانه‌ای که در آن جنگلیها منزل کنند سوزانیده میشود و صاحبش تنبیه خواهد شد - افرادی که برای جنگلیها آذوقه تهیه کنند و یا کمکی به آنها بنمایند فوراً اعدام و دارائیشان ضبط می‌شود.

کسانی که در باب حرکت و عده قشون دولت اطلاعاتی بچنگلیها بدهند دارائیشان ضبط می‌شود - هر کس که از محل توقف جنگلیها اطلاع یابد و با اطلاع مأمورین دولتی و نظامیها رساند اعدام و دارائیش ضبط خواهد شد . افرادی که قواء نظامی و مأمورین لشکری و کشوری دولت را اغفال و در نشان دادن راه ، موثر تک‌خده شوند و دستجات قشون را از راه غلط بگردانند اعدام و دارائیشان ضبط می‌شود .

سردار این اعلامیه از آن جهت بود که سردار معظم می‌دید دهقانان و کشاورزان کیلان حتی زنها و فرزندانشان با برهنه‌شان هنوز جنگل و جنگلیان عشق می‌ورزند و بعضی آنکه نظامیان دولت را بر اثر تسلط اخیر نشان در مناطق مختلف جنگل بوجود مسلحی متشکل شده آگاه سازند از انواع محبت و هم‌دردی‌های سمیمانه در باره‌شان دریغ نمی‌کنند . توجه باین انگیزه و تحلیل ریشه‌های این اعمال ، نشان میداد که نهضت جنگل در حقیقت يك نهضت دهقانی است و نفع این طایفه اقضا داشت که رفتار و سوخت‌گیری‌های نظامیان ، که هیچ‌چیز را بنفعشان تعبیر نمی‌داد نهراسند و کماکان بمساعدت جنگلیها که موفقیتشان باعث پیدایش تغییر در روابط ارباب رعیتی و یا نتیجه نبود آنها است می‌آید و برزند .

فرماندهی نیروی فراق‌مقدار آنکه ما این هارت و هورت‌ها از منقب جنگلیها طرفی نیست لازم دید نامه‌ای بهمیرزا بنویسد و با ذکر حملاتی که فکر می‌کرد در محاط بلجوت واقع می‌شود ویدرا بیابان خونریزی دعوت نماید . شایع‌محرکش در ارسال نامه ، سودائی بود که در سر می‌ریخت بدین معنی که از ارتباطش با جنگل فکر می‌کرد صحنه‌ای بوجود آورد و با دستگیری میرزا متعاقب يك دیدار خنده‌آمیز به عملیات جنگی دولت حسن‌خنام بخش و سناً جنگل و انقلابش را بیابان داستانش نزدیک کند .

فکر بکار بردن جنبه در جنگل ، حتی توسل بوسایل غیر انسانی سواجب بسیار کهن دارد که بیشتر طرفدارانش در میان رجال رزم و مردان سیاست یافت

می‌شوند اینان پیر و معتمدی هستند که مبادرت بهر عمل را برای غلبه بر حریف و تکیه بهر نوع سیاسی را برای بدست آوردن پیروزی مجاز و مورد اجراء در می‌آورند چرچیل سیاستمدار نامی انگلستان در جنگ دوم جهانی گفته اگر می‌توانستیم دارلان را به‌یمنم گواهنکه از وی تنفر داشتم حاضر بودم به اندازه یک میل جلوش چهار دست و پا راه بروم تا نیروی تحت فرماندهیش را در اختیار ما بگذارد .

در بین حوادث تاریخی گذشته ، شواهد فراوانی در دست است که به مشروعیت این نحوه اعمال صحه گذاشته است. در عصر ما نیز یکی از مظاهر جلی این طرز تفکر یعنی عدم تقید بمقررات اخلاقی و اصول انسانی بمباران همروشیمان و ناکازاکی است که با استعمال یک بمب اتمی در هریک از این دو شهر ژاپونی، تمام جاندارانش را از حیوان و انسان و زن و مرد و کودک و یتیم بطرفه‌المینی تبدیل بخاکستر نمود و تمام آثار تمدن بشری را در این دو شهر، بر اثر ایجاد جهنمی سوزان بکلی محو و نابود ساخت .

رسوخ در این عقیده که فرماندهی نیروی قزاق حتما و بطور قطع قصد اعمال خدعه و بکار بردن نیرونگ داشته است هستند هیچ گونه دلیل نیست و فقط استنباطی است از نحوه عمل کارگزاران دولت که در موارد مشابه قضایی اعمال گذشته چنین نیاتی از خود بروز داده اند و طاعین نامه فرماندهی را در اینجا می‌آوریم :

بتاریخ ۲۱ ذیحجه الحرام ۱۳۳۷

جناب میرزا کوچک خان

«از آنجا اینکه دولت علیه ایران شخص مرا که رئیس انریاد طهران»
 «و چند سال است بایران بدرستی و راستی خدمتگزار هستم جهت»
 «قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعبیین فرموده و این مسئله قطعی است»
 «و کسانیکه باشما همراهی میکنند اطلاع کامل داریم بجرای خود»
 «و خواهند رسید بحناپعالی که سردهسته این جماعت هستید اعلان میشود»
 «بموانه ریشه و مبداء فساد را از صفحه گیلان کنده و مضمحل خواهیم»
 «نمود لیکن محض اینکه شما وطن دوست و ایران خواه و عاقل و»
 «نیک نفس معرفی شده اید لارم است بشما خاطر نشان شود هر گاه»
 «و حناپعالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سؤال و جواب شود»

«که آنچه خسارات و تلفات به اهالی بیچاره ازید والی ختم دارد»
 «آمده مسئول درگاه الهی کیست گمان میکنم اصناف حوایب داد»
 «و شرمند خواهد شد بدیهی است انسان کامل برای قایده موعود براسی»
 «بدین مسئولیت بزرگ نمیشود و نیز بمن هم اینطور دستگیر شده»
 «است که با آن صفات عالی شما، برای شخص خود راضی یا ذیبت مسلمین»
 «بیچاره نخواهید بود لذا با کمال اطمینان و قول شرف نظامی و خدای»
 «و بکتا قسم است چنانچه به اردوی قزاق ایران دین پناهنده شوی»
 «حرف مرا بپذیری قول میدهم که وسایلی فراهم داریم که بقیه عمر»
 «خود را با کمال احترام و با مشاغل عالی با سودگی زندگانی نمائی»
 «و این قول نظامی که در این ورقه شما داده میشود بوجدانیت خدای»
 «حق است تا زمانی که آسایش شما را در پیشگاه اعلیحضرت هما بونی»
 «و اولیاء دولت علیه ایران فراهم و بعمل نیآورم شخص حنا بیالی»
 «و کسانی که شما یا آنها اطمینان بدهید در اردوی قزاق مثل یکنفر»
 «در همان عز بر میآید بمسداق آیتش عذاکم الذی فلولان کافر او نیر»
 «و چنانچه بخواهید غیر این مسئله حرفی داشته باشید خوبست محلی»
 «و برای ملاقات و حرف آخر معین کنید که در آن محل باشما ملاقات»
 «شود تا رفع اشتباهات افواهی شده باشد»

دستور کیکاچینکوف رئیس اترباد طهران

از دقت در نامه مزبور قطع نظر از توب و تشرهائی که در آن بکار رفته
 است تنها یک چیز بطور وضوح بچشم میخورد و آن وطن پرستی و ایران خواهی
 میرزا کوچک است که حتی بر رئیس روسی اترباد طهران نیز پوشیده نبوده است و در حال
 دفترویل نیز بطوریکه در سابق دیده ایم نهضت جنگل را به پیشوائی میرزا
 کوچک خان می نماید و ضمن اینکه ابدتو لوتزی جنگلی ما را تخطئه میکند میرزا را
 یکتفر آبد آست منصف و با شرف نام میرزا و در اینصورت ما چیزی باین
 گفتهها تمایز داریم جز آنکه بطور خلاصه بگوئیم الفضل ما شهدت بالأعداء
 و اینک جواب نامه فرماندهی قزاق را که یا نشاء شخص میرزا تنظیم یافته است
 باستحضار خوانندگان ارجمند میرسانیم :

هو الحق

تاریخ ليله ۲۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۳۷

جناب رئیس اتریا د طهران

رتمستر کیکاوینکوف

دیر آمدی ای نگار سر مست! از صدر تا ذیل مر قومه ۲۱ شهر جاری راه
 و بادیده دقت دیدم بنده بکلمات عقل فریانه اعضا و اتباع این دولت
 و که منقور ملت اندر ریخته نخواهم شد از این پیشتر نمایندگان دولت
 و انگلیس با وندمهایی که بسایرین دادند و یکبارگی قباله مالکیت
 و ایران را گرفتند تکلیفم کردند تسلیم نشدم. مرا تهدید و تلمیح از
 وصول بمشور و مشوقم باز نخواهد داشت و حدانم بمن امر میکند
 در استخلاص موله و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است کوشش
 کنم. شما میفرمائید نظام نظری بحق با باطل ندارد و مدعیان دولت
 راهی که هر چه هست باید قلع و قمع نموده تا دارای منصب و مقام
 گردید بنده عرض میکنم تاریخ عالم بیما اجازه میدهد هر دولتی که
 نتوانست مملکت را از سلطه اقدار دشمنان خارج نموده نجات دهد
 و وظیفه ملت است که برای خلاصی و وطنش قیام کند اما گایینه حاضر
 می گوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن
 به ثمن بخرم و بفروشم.

در قانون اسلام مدون است که کفار و قتی بممالک اسلامی مسلط شوند
 مسلمان باید بمداغه برخیزند ولی دولت انگلیس فریاد میکند
 که من اسلام و انصاف نمیشناسم باید دول ضعیف را اسیر آرزو کشته
 و مقاصدمشوم خود سازم. بنده میگویم انقلابات امروز دنیا ما را تحریک
 میکند که مانند سایر عمالک در ایران اعلان جمهویت داده و رنجبران
 و را از دست راحت ظلمان برهانیم ولیکن در پارلمان تن در نمیدهند
 و که کشور ما با قانون مشروطیت از روی مرام دموکراسی اداره شود
 و باین ادله و حدانم محکوم است در راه سعادت کشورم سعی کنم
 و گوا آنکه کرورها نفوس و نوامیس و مال سایع شود در مقابل جوایی را که
 موسی، به فرعون و محمد ص به او جهل و سایر متنفذین و قائدین آزادی

«وروحانی در محکمه عدل الهی میدهند من هم میدهم»
 «بنده و عمر امانت شما و پیروانت در این دو خط مخالف میرویم باید»
 «دید عقیقه عالم بچسب کشته ما میخندند و با بیفایتیت شما تحسین»
 «میکنند» فرسأ یتنام مراتب فوق احتمال کذب رود یعنی بنده حقیقتاً
 «یکفرد جاه طلب نفسانی تسور شده بمواعید حنا بعالی متقابل کردم»
 «آنوقت عرض میکنم کسانی که تسلیم گردیده و ورقه مهیور دولت داده
 «دست داشته اند همه را بدار آویخته حبس کرده و پا تبعید نمودید»
 «بنده را با چه رو بدار از اینهمه عملیات باز تکلیف به تسلیم شدن
 «مینمائید» ا

«در حالتی که درخواست ملاقات کرده بودید عرض میکنم استخاسی که
 «دارای شرایط است قوی نیست ملاقات کردن با ایشان ارقامه عقل بندوه
 «بیرون است فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید»

کوچک جنگلی

بطوریکه میدانیم رئیس اترپاد طهران هم کاری از پیش نبرد و زد و خورد
 اردوی دولت با جنگلی ها به نتیجه قطعی نرسید و لذا خود بخود عتار که متوقف
 گردید تا آنکه حکومت ایران در مقام سازش با جنگلی ها برآمد و احمد آذری
 را مأمور مسلح نمود. نامبرده حاجی ابوالحسن علیشاهی و معتمد هما یون
 مزدی دوشمن معتمد بن دشت را بجنکل فرستاد تا گفتگوهای مفصلاتی را آغاز کنند
 وقراردیقات میرزا و آذری را بدهند. میرزا در ملاقاتش با آذری و نوقالدوله
 را مورد نکوهش قرار داد و پس از توضیح مختصری در اطراف عملیات نامبرده
 گفت: «آیا عاقد چنین قراردادی صلاحیت مداخله در سرپوش کشور را دارا
 است؟» بالاخره گفت و شنودها با انجامتهی شده که موافقت گردید مادام که مجلس
 شورای ملی افتتاح نشده و تکلیف قرارداد معلوم نگردیده است عملیات خصمانه
 از هر دو طرف موقوف و قواء جنکل با حفظ نفراتش باقی بماند در عوض جنگلی ها
 از مداخله با ادارات دولت خود داری و پادگان نظامی دولت در رشت برقرار
 و پیشوای جنگل از طرف دولت عهدمدار امنیت قومنات باشد.

اعلامیهای که از طرف احمد آذری بعد از توافق مزبور نشر یافت
 با این جملات شروع میشود:

۱- اشاره با اعدام دکتر حشمت و حسن حاجی احمد اسماعیلی و تبعید جنگلی
 های ا- بیر



دیدار آذری از میرزا کوچکخان

و در مقابل موفقیتی که خداوند قادرمنعمال در پرتو نیات
 ابلاغیه حکومت گیلان مقدسه سلح جویانه بندگان حضرت مستطاب اشرف اعظم
 آفای و توفیق الدوله رئیس الوزراء مملکت ایران دامت
 بتاریخ سوم دلو ۱۳۹۸ عظمته به بنده عطا فرمود بر امو افتاده شکر و سپاس بی
 نیاز بدرگاهش تقدیم مینمایم
 میرزا کوچکخان که سابقه خدمات ملی خود را با
 و بعد نوشت:



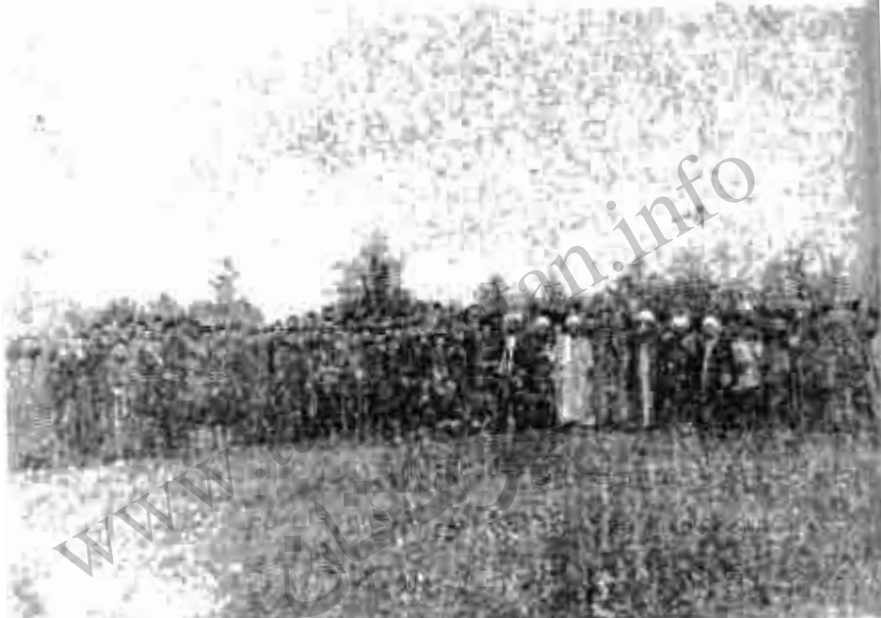
حاجی ابوالحسن غنای

مخاصصات اخیر حریجه‌دار
 نموده بود اینک با تصمیم
 باطاعت و اقیاد ، خود را
 بشجاعت عقل و درایت معرفی
 نموده و مثل یز و گنبرین در حال
 مملکت پرست ، قلوب ایرانیان
 را بار دیگر بطرف خود
 جذب نمود . حریفی که
 از سه ماه به اینطرف در
 میدان مبارزه هدف شدید

ترین تعرضات من بود با اتحاد تصمیم باطاعت ، امروز مرا و ادار بیاس
 احترامات خود نموده و مجبور می نماید که مراعات شرافت و احترامات
 او را بمووم حیووظنان خود علی الخصوص بگیلابان اکیضاً توصیه نمایم
 و افزود: عموم اهالی گیلان از این تاریخ بپند میرزا کوچک خان و اتباع او
 را از خصمگذاران صمیمی دولت دانسته و در هر جا بود با بسنی خدمات
 علی را که از مری آلیه سرزده است تقدیر نمایند .
 و در خانه گفت: بعموم اهالی گیلان اطلاع داده میشود که از این تاریخ تمام نصیقاتی
 که در گیلان بمناسبت غائله جنگل از طرف دولت مستقر بود مرتفع
 گردید مکتایه و مخا بره با جناب میرزا کوچک خان و با افراد او آزاد
 و راه قومن بلا مانع و بنا در تولم و گسگر عفتوح اند .

سکوت جنگلیها و پیروی از سیاست سیر و انتظار عدتها ادامه داشت تا
 آنکه خیر رسید که نیروی شوروی در سه دنفوذ بهائک ایرانند خیر مزبور مستقیماً
 از مندرجات نامه ای بود که با مضاء کمیته لنگران به عبرزا رسید همچنین مستقیماً
 از نام دیگر که از پطرسک سدور یافته و در قریه اشکلن دریافت شده بود
 که سیونی در زیدیه با حضور زعماء جنگل تشکیل و در این باره بگفتگو و متاوره
 پرداختند. سپس شور ابراین قرار گرفت که دو نفر را باست نمایندگی به آستارا
 بفرستند و چگونگی امر و منظور از آمدن به ابران را استعلام کنند به آنها ضمناً
 مأموریت داده شده بود که باقرض قبول مصلحت اندیشی میرزا ، نظر پیشوای
 جنگل را علناً اظهار و خود ابریشان را از ورود به ابران جلب کنند .

سعدالله درویش و حاجی محمد جعفر کنگاوری عازم آستارا شدند
 و هنوز بمقصد نرسیده شلیک توپهای سنگین چهارات جنگی روس، شهر ساحلی
 ایران (بندرانزلی) را بسختی تکان داد.
 آتش شوروی وارد خاک ایران شده بود.



میرزا و آذری بعد از لواف

- سفر نهمه از راست بچپ:
- ۱- حاجی ابوالحسن حاجی علیشاهی
 - ۲- کاظم خان معزدهی (معمد همايون)
 - ۳- سيدجلال تولی
 - صف اول ایستاده از راست بچپ
 - ۱- خالو فریدان هریسی
 - ۲- حاجی علی خان طاهری اسرافزاق
 - ۳- تقی الاسلام رفیع
 - ۴- حسام الاسلام دانش
 - ۵- حاجی شیخ حسین لاکانی
 - ۶- محسن صدر
 - ۷- حاجی بحر العلوم فردوسی
 - ۸- حاجی شیخ حسن
 - ۹- حاجی میرزا ابوالحسن شریعتمدار
 - ۱۰- میرزا کوچککنان
 - ۱۱- میرزا احمدخان آذری
 - ۱۲- حاجی میرزا احمد (معین الممالک)
 - ۱۳- دکتر ابوالقاسم خان فرید
 - ۳- حسن الهانی (معین المراهبا)
 - ۱۵- آقا سیدالسلطنه (محمودی)
 - ۱۶- سید آقایی عطار